

صفحه ۲۶
پدیده جنگ و رابطه آن با نفت و دیگر منابع طبیعی (بخش دوم)

صفحه ۲۶
۵۹ مین سالگرد قتل عام دیر یاسین و ۵ مین سالگرد تجاوز به عراق

صفحه ۱۴
گوشه‌ای از عملکرد اقتصادی حاکمان

صفحه ۲۶
پدیده جنگ و رابطه آن با نفت و دیگر منابع طبیعی

صفحه ۱۲
تاملی درباره مسأله ملی در ایران و نظام جهانی سرمایه (امپریالیسم)

سیاست و تاکتیک در نقطه عطفهای تاریخی

تکنولوژی هسته‌ای و مردم!

سیاست و تاکتیک حیات حزب است. رفقای رهبری در سطوح مختلف باید به آن توجه فراوان مبذول دارند و در اجرای آن نباید به هیچ وجه اهمال و بی‌مبالاتی از خود نشان دهند. مانو تسه دون

در دهه‌ی ۱۳۴۰، برخی از نیروهای سیاسی نظیر حزب توده ایران، روی ایجاد کارخانه‌ی ذوب آهن به مثابه صنعت مادر ایران تاکید می‌گذاشتند و چنین تبلیغ می‌کردند که بادیست‌یابی به این صنعت، ایران وارد عصر صنعتی شدن گشته و دواسبه به‌پیش خواهد تاخت!

رژیم شاه ابتدا کارخانه‌ی ذوب آهن و سپس ذوب مس و آلومینیوم و غیره را خرید. اکنون، بعد از گذشت ۴۰ سال، هنوز ایران به معنای واقعی کلمه نه تنها به‌طور موثری وارد عصر صنعتی شدن و خودکفائی نشده، بلکه حتا قند و شکرش که کارخانه‌اش از ۱۰۰ سال پیش در ایران نصب شده و

بقیه در صفحه دوم

ذکر کرد: به هنگام بروز جنبش "ملی شدن صنعت نفت ایران" در نیمه‌ی دوم دهه‌ی ۱۳۲۰، رهبری حزب توده ایران با تحلیل نادرست از اوضاع و ماهیت نیروهای طبقاتی شرکت کننده در آن جنبش، شعار نادرست "ملی شدن صنعت نفت جنوب" را پیش کشید، که نه تنها باعث منفرد شدنش در آن جنبش گردید، بلکه به‌مثابه حزبی وابسته به شوروی و نه مستقل، در انتظار عمومی شناخته شد.

در جریان کودتای ۲۸ مرداد ۱۳۳۲، رهبری

بقیه در صفحه دوم

تحلیل دقیق از اوضاع مشخص و اتخاذ سیاستها و تاکتیکهای درست در مراحل مختلف مبارزاتی و به ویژه در تندپیچهای تاریخی، برای رشد جنبشهای توده‌ای انقلابی و تقویت موقعیت احزاب سیاسی در هدایت این جنبشها و به پیروزی رساندن آنها، از اهمیت فراوانی برخوردار است. متقابلاً، اتخاذ سیاستهای نادرست در این مقاطع تاریخی، چنان لطماتی به این احزاب وارد می‌سازد که به آسانی قابل ترمیم نیستند.

نمونه‌های فراوانی را در تاریخ نزدیک به سربع قرن اخیر ایران در این زمینه می‌توان

چالش‌ها و تنگناهای جنبش معلمان

پرشکوه‌تر باد رزم متحد کارگران در اول ماه مه!

اول ماه مه (۱۱ اردیبهشت) روز همبستگی مبارزاتی کارگران جهان فرامی‌رسد. پرچم سرخ این رزم حامل شعار "مرگ بر استثمار و ستم طبقاتی، زنده‌باد جهانی آزاد و فارغ از ظلم و ستم" است که در پیشاپیش مارش پر عظمت کارگران در سراسر جهان به اهتزاز در می‌آید. بشریت مترقی و آزادی‌خواه در این روز تاریخی همبستگی خود را با کارگران اعلام داشته و در پشت این پرچم حرکت می‌کند.

این جشن بزرگ کارگری را به طبقه‌ی کارگر و زحمت‌کشان سراسر جهان

بقیه در صفحه هفتم

می‌بوسید"، امروز فرزندان همان امام "متواضع" هستند که بر دست‌های کارگران و معلمان ایران دستبند می‌زنند و آنان را راهی سیاه چال‌های اسلامی می‌کنند تا رافت و عطوفت اسلامی "بچه‌های امام زمان" را به آنان یاد آور شوند.

جمهوری اسلامی اما در تمام محاسباتش مانند همه حکومت‌های سرمایه‌داری به یک نکته بی‌توجه می‌ماند و آن قدرت توده‌های زحمت‌کش و قدرت طبقه کارگر و نزدیک‌ترین متحدانش است. ولی آنچه که کارگران را در برابر این گونه رژیم‌ها آسیب پذیر

بقیه در صفحه ۱۸

اگر روزی حاکمان رژیم سرمایه‌داری اسلامی می‌توانستند با فریب کاری و سوء استفاده از گرایش‌ها و اعتقادات مذهبی مردم، ژست "مستضعف‌پناهی" بگیرند و خود را از مدافع حق و حقوق به‌قول خودشان "افتشار و طبقات فداکار" معرفی کنند، امروز حنایشان بی‌رنگ شده و تشنه رسوائی شان از بام به زمین افتاده است.

اگر زمانی بود که "رهبر" خونخوار انقلاب اسلامی، با آن صدای دستکاری شده‌اش، در نهایت خضوع و افتادگی دروغین رو به توده‌های زحمت‌کش ایران و منطقه می‌کرد و می‌گفت "خدا هم کارگره" و یا "حضرت محمد هم دست کارگر را

چاره رنجبران وحدت و تشکیلات است!

تکنولوژی ... بقیه از صفحه اول

علی‌القاعده صدسال کافی بود تا در تولید قند و شکر خودکفا شویم، امروز مافیای شکر به وارد کردن شکر از خارج پرداخته، شکرهای تولیدشده در ایران در انبارها مانده و برخی از کارخانه‌های تولیدشکر تعطیل و یا درآستانه‌ی تعطیل شدن قرار گرفته‌اند. این امر به روشنی نشان داد که آنچه که در یک کشور اهمیت درجه‌ی اول دارد سیاست حاکم بر تولید و مبادله در آن است، که اگر سیاستی در خدمت مردم باشد تکنولوژی در خدمت مردم قرار می‌گیرد و اگر سیاست حاکم در خدمت مشتی صاحبان سرمایه باشد، مردم نصیبی از تکنولوژی نخواهند برد. کارخانه‌های ذوب آهن و ذوب دیگر فلزات، گرچه باعث رشد صنعت تا درجه‌ی معینی شده‌اند، اما کافی است ببینیم که صدای اعتراض کارگران ذوب آهن روزانه از اهواز و اصفهان و خراسان بلند است و صدای اعتراض کارگران ذوب مس سرچشمه در خاتون آباد با گلوله پاسخ می‌یابد.

ورود به عصر صنعتی شدن برای مردم ما در ۴۰ سال گذشته نه تنها خوشبختی به‌بار نیاورده، بلکه کارگران و زحمت‌کشان ایران را از کران تا کران، در میدانهای استثمار کارفکری و یدی با چنان فقر و فلاکتی روبه رو ساخته که در مقابل چشمان حیرت زده‌ی مردم جهان، کارگران ایران باید برای عدم پرداخت مزدهای معوقه‌ی یک تا دو ساله دست به اعتراض مکرر بزنند، دستگیر و زندانی شوند و کسی از حاکمیت هم ککش نگردد!! تازه به‌جای معذرت خواهی از این دزدی آشکار که اگر قانون کذائی اسلامی درباره‌ی آنها هم اجرا شود، هیچ سرمایه دار یا کارفرمای دولتی، دستی در بدن نخواهد داشت، کارگران را در چنگال قراردادهای موقت کار نیز گرفتار ساخته و مورد ضرب و شتم و شکنجه و زندان قرار می‌دهند. بله! دست آفتابه دزدها قطع می‌شود تا کیسه‌ی ابر دزدان صدها میلیارد تومانی پُر شود! این نتیجه‌ی ورود به عصر صنعتی شدن در ایران است که فقر و فاقه در یک سو برای اکثریت مردم و ثروت و مکننت در سوی دیگر انبار شده و عدم تعادل به حدی رسیده است که شاهین ترازوی عدالت تاب این همه فشار یک جانبه را نداشته و شکسته و از کار افتاده است.

امروز باردیگر از زبان حاکمان رژیم جمهوری اسلامی می‌شنویم که ایران وارد

عصر دستیابی به تکنولوژی هسته‌ای و تولید صنعتی غنی سازی اورانیوم شده‌است. سران رژیم جشن و سرور برپا می‌دارند و در شیپور تبلیغاتی‌شان به‌یاد گذشته پرافتخار ایران می‌دمند! باردیگر همه در برابر این سوال قرار گرفته‌اند که به فرض این که همه چیز به خیر و خوشی بگذرد و آوردن این تکنولوژی کشور ما را در اثر بمباران امپریالیستی به عصر حجر برنگرداند، این تکنولوژی در خدمت کیست؟

واقعیت این است که نفس رشد دادن تکنیک و صنعت کشور، به خودی خود، امر درستی است و هیچ عقل سلیم و آزادی با پیشرفت علم و تکنولوژی در خدمت بشر، نمی‌تواند مخالف باشد. اما به مصداق ضرب المثل آخوندی: "لا اله الا الله را هم بگو"، این تکنیک و صنعت اساسا در خدمت حفظ سطوح طبقات حاکمه است و نه طبقات تحت استثمار و ستم!

مگر نه این است که در آمریکائی که از جمله به کمک تکنولوژی پیش رفته ترین کشورها شده‌است، امپریالیسم آمریکا برای منظومه‌ی شمسی خواری نقشه کشیده و به ماه و مریخ ماهواره می‌فرستد و آنجا را ملک طلق خود می‌داند؟ در حالی که چند سال بعد از توفان کاترینا، هنوز مردم فقیر نیواورلئان در کمبود خانه، کار و مواد غذایی، زنده‌گی تلخی را می‌گذرانند و پول مالیات دهنده‌گان آمریکائی و چپاول جهانیان توسط شرکت‌های چند ملیتی و دولت آمریکا، صرف ساختن راکتها، ماهواره‌ها، سوپر کامپیوترها، و تسلیحات نظامی وحشتناک، می‌گردد که ذره‌ای از درد مردم را دوا نمی‌کنند.

برخی می‌پرسند که چرا رژیم به‌جای خرج مبالغه‌ی هنگفت در صنایع هسته‌ای، صنایع سبکتری که سود بیشتری برای مردم دارد، ایجاد نمی‌کند؟ این سوال در شرایطی می‌شود که ما با رژیمی به غایت متعصب، عقب مانده، انحصار طلب و طمع‌کار روبه‌رو هستیم که اگر غنی سازی اورانیوم را به خاطر اهداف سودجویانه‌اش، کنار بگذارد، به ایجاد چاههای دیگری از جنس چاه جمکران و پُر کردن ایران از مسجد و منبر اقدام خواهد کرد و نه فراهم نمودن صنایعی که بلاواسطه به سود مردم باشد! باغنی سازی اورانیوم، رژیم هم خود را در مقابل تهاجم خارجی تاحدی بیمه می‌کند و هم به مثابه ابر قدرت منطقه‌ای وارد مداخلات گوناگون در امور دیگر کشورهای منطقه می‌گرداند.

رژیم گرفتار ضد و نقیض عجیبی است. از یک سو در فکر فراهم آوردن شرایط برای ظهور امام غایب است - امری که از ذهنیت خاص متافیزیکی آن برمی‌خیزد و در عین حال به معنای سوء استفاده از باورهای دینی مردم است برای حفظ قدرت - و از سوی دیگر به دنبال دستیابی به علم و دانش عمیقاً مادی است. این تناقض زود یا دیر او را رسوا خواهد نمود.

ما از دستیابی به تکنولوژی پیشرفته و مفید استقبال می‌کنیم. اما یاد آور می‌شویم در شرایط فعلی حاکمیت سرمایه و دین بر کشور، این تکنولوژی نه باهدف قرار گرفتن در خدمت مردم بلکه باهدف خدمت به مشتی مرتجع سودپرست، مورد استفاده قرار خواهد گرفت! تکنولوژی در مفهوم کامل کلمه زمانی در خدمت مردم خواهد بود که قدرت سیاسی نیز در دست آنها بوده و از استثمار و ستم طبقاتی و انواع تبعیضها اثری نمانده باشد و تا آن زمان قانون "هرچقدر پول دهی آش می‌خوری" نحوه‌ی استفاده‌ی گروه‌های مختلف مردم از تکنولوژی را مشخص خواهد کرد. نظام سرمایه‌داری انسان را اسیر تکنولوژی می‌کند و نظام سوسیالیستی و کمونیستی، تکنولوژی را در خدمت مردم قرار می‌دهد. علم اینک به صورتی وارونه در خدمت استثمارگران و ستمگران قرار گرفته است. برای تغییر این اوضاع باید تلاش‌مان را دوچندان کنیم.



سیاست ... بقیه از صفحه اول

حزب توده با وجودی که تدارک برای انجام کودتای مشترک دربار شاه و امپریالیسم آمریکا و انگلیس را افشا می‌کرد، نه تنها نقشه‌ای در مقابله با کودتا نریخت و به مردم اعلام نکرد، بلکه در ۲۸ مرداد نیز در انتظار دعوت مقابله با کودتا توسط دکتر مصدق از رادیو و سکوت رهبر بورژوازی ملی ایران در این مورد، دست روی دست گذاشت و نظاره‌گر پیروزی کودتاگران شد! نتیجه آن‌که بعد از پیروزی کودتا، هم جبهه ملی و هم اساسا حزب توده با سرکوب شدید رژیم شاه روبه‌رو شدند. تشکیلات حزب توده به میزان زیادی از هم پاشانده شد و با کشف و از بین بردن تشکیلات نظامی حزب توده و اعدام افسران عضو آن توسط رژیم کودتا، فعالیت های حزب توده به حد

زنده‌باد اول ماه مه، روز همبستگی مبارزاتی کارگران جهان!

ناچیزی تنزل یافت. درحالی که درآستانه‌ی کودتای ۲۸ مرداد، این حزب بزرگترین نیروی متشکل صاحب نفوذ در ایران بود.

در جریان اصلاحات ارضی فرمایشی رژیم شاه در دهه‌ی ۱۳۴۰، سازمان انقلابی تازه تاسیس شده، قادر به تحلیل دقیق از علل دست زدن رژیم شاه به اصلاحات ارضی از بالا و نتایج آن، که ناشی از فشار امپریالیسم بود و متعاقب آن تبدیل بسیاری از فنودالهای سابق به سرمایه‌داران جدید و لذا تغییر تدریجی روابط تولیدی به نفع نظام سرمایه‌داری وابسته، نشده و به صورتی دگماتیستی روی حاکمیت نظام نیمه مستعمره - نیمه فنودالی در ایران تاکید ورزید و به جای بسیج کارگران و زحمت‌کشان جهت سرنگونی رژیم، به سمت حرکت‌های استثنائی مسلحانه در مناطق عشایری و یا در کردستان - که علاوه بر حقانیت‌شان، تضادهای فرعی در مبارزات طبقاتی جاری بودند - متوجه شد و از تمرکز نیرو بر روی تضاد عمده جامعه که تضاد کار و سرمایه (اعم از داخلی و خارجی) بود، به میزان زیادی غافل ماند و نتوانست نیروی لازم را جهت بسط و گسترش مبارزه طبقاتی بسیج کند.

در جریان رشد مبارزات توده‌ای ضد رژیم سلطنتی در دهه‌ی ۱۳۵۰، عمده نیروهای چپ فقط حول شعار سرنگونی رژیم وابسته به امپریالیسم شاه مبارزه را پیش بردند و برای جای‌گزین ساختن آن با رژیمی که قدرت در دست توده‌های وسیع مردم تحت رهبری پرولتاریا باشد، نقشه و برنامه و سازماندهی نیرومندی نداشتند. این نیروها نه تنها برای ایجاد ستاد سیاسی رهبری کننده‌ی واحد طبقه کارگر و توده‌های زحمت‌کش گامی جدی برنداشتند، بلکه برخی از آنها نظیر جنبش چریکی حتا ضرورتی برای ایجاد ستاد سیاسی واحد طبقه کارگر و هدایت مبارزات توده‌ای علیه رژیم، نمی‌دیدند. در نتیجه چپ به صورتی پراکنده و متشتت از نظر نظری و عملی در انقلاب بهمن شرکت کرد و جنبشهای کارگری و توده‌ای علیه رژیم سلطنتی در عمل تا حدی جاده صاف کن کسب قدرت حاکمه توسط رژیم جمهوری اسلامی شدند. نیروهای اسلامی که از قدرت تشکل و تأیید ضمنی نیروهای امپریالیستی جهت مقابله با نفوذ سوسیال امپریالیسم شوروی، برخوردار بودند، قدرت را در دست خود قبضه کردند و شعار استقلال، آزادی، جمهوری دموکراتیک را به شعار جمهوری اسلامی نه یک کلمه بیش و نه یک کلمه کم تقلیل دادند.

بخش قابل ملاحظه‌ای از نیروهای کمونیستی

تنها به دلیل صرف دفاع از استقلال ایران در مقابل خطرات دخالت‌های امپریالیستی، در برابر قدرت حاکمه‌ی جدید سر تسلیم فرود آوردند. به ضرورت دفاع از آزادی، تحت عنوان خطر تجاوز امپریالیستی، کم بها دادند و به اپورتونیزم و نهایتا سازش طبقاتی با حاکمان، دچار شدند. درحالی که، انقلاب ضد امپریالیستی و ضد سلطنتی بهمن، نوزاد هفت خط جمهوری اسلامی را به وجود آورد که تدریجا و با محکم کردن جای پای خود در حاکمیت، در سرکوب توده‌های وسیع مردم و به ویژه کارگران و زحمت‌کشان، زنان و جوانان، دانش‌جویان و معلمان، نویسندگان و روزنامه‌نگاران، ملیتها و اقلیتهای مذهبی، شکنجه و کشتار زندانیان اعم از سیاسی و غیر سیاسی و اعمال قضاوتهای مردود شرعی، و مشخصا سرکوب کمونیستها، هزار بار بی‌رحمتر از رژیم شاه عمل کرد و به قلع و قمع نیروهای سیاسی مخالف خود دست زد.

کمی بیش از یک سال ونیم بعد از روی کار آمدن جمهوری اسلامی، در ۲۸ مرداد ۱۳۵۹ تجاوز عراق به ایران با پشتیبانی ضمنی امپریالیسم آمریکا سازمان داده شد. هدف این تجاوز، سرنگونی رژیم حاکم و استقرار مجدد رژیم دست‌نشانده‌ی آمریکا و با وادار به تسلیم نمودن آن، جهت حفظ منافع این امپریالیسم در قلب خاورمیانه بود. سرکوب‌گری و قلدردمنشی انحصارطلبانه‌ی رژیم باعث شد تا تعدادی از نیروهای کمونیست و چپ که در مخالفت با رژیم جمهوری اسلامی قرار داشتند، این واقعیت تجاوزکارانه‌ی امپریالیستی را - که به‌گونه‌ای حیل‌گرایانه و با تحریک و تشویق رژیم بعثی عراق جهت حمله به ایران صورت می‌گرفت - نادیده گرفته و در تجزیه و تحلیل تضادهای اساسی جامعه و این که چه تضادی عمده شده‌است، ناتوان بمانند.

اتخاذ موضعی نظیر این که "این جنگ توسط دو حاکمیت ارتجاعی صورت می‌گیرد و ربطی به ما ندارد"، درحالی که رژیم ضدانقلابی جمهوری اسلامی هشیارانه شعار "دفاع مشروع از میهن اسلامی" در مقابل "جنگ تحمیلی" را پیش کشیده و با ابتکار عمل کرد. و یا نیروهای کمونیست، با الگو برداری از جنگ جهانی اول بین دولت‌های امپریالیستی، که با هدف بسط و توسعه‌ی مناطق نفوذ کشورهای امپریالیستی و نیز رهائی‌شان از بحران صورت گرفت، دیدگاه "ما باید شکست طلب باشیم" را مطرح ساختند و حتا برخی از نیروهای ضد رژیم جمهوری اسلامی، از همان اوایل شروع جنگ با متجاوزان عراقی عقد ارتباط بستند.

برخی دیگر از نیروهای کمونیست نیز که معتقد به مقابله با متجاوزان بودند، قادر به پیش بردن مبارزه‌ی مسلحانه‌ی مستقلانه و ایجاد جبهه‌ی مستقل مبارزه علیه تجاوز خارجی نشده و سریعا توسط رژیم جمهوری اسلامی کنار زده شدند. بدین ترتیب، انحصار جنگ و مقابله با تجاوز ارتش عراق، به تمامی به دست خود رژیم افتاد.

حاکمان رژیم جمهوری اسلامی بنا بر ماهیت ارتجاعی‌شان، پس از فتح خرمشهر توسط ارتش ایران و علاوه بر درخواست برقراری صلح از جانب رژیم عراق، با دمیدن در شیپور "جنگ، جنگ، تا به پیروزی"، "فتح قدس از طریق کربلا"، جنگ دفاعی عادلانه را به جنگ تجاوزکارانه و ارتجاعی تبدیل کردند و نهایتا در اثر مقاومتی که در میان توده‌های مردم علیه ادامه جنگ به وجود آمد، رژیم با تحمل شکست‌های سختی، پس از ۸ سال جنگ و "نوشیدن جام زهر"، مجبور به خاتمه دادن آن شد و تلاش نمود تا با سرکوب شدیدتر مخالفان، مانع از حرکت مردم جهت به‌زیر کشیدن خود شده و حاکمیت را کماکان در دست خود حفظ کند.

شروع جنگ ایران و عراق، برخلاف تصور برخی از نیروهای اپوزیسیون، نه ناشی از جاه‌طلبی صدام و استفاده از موقعیت مناسب ضعف رژیم ایران برای بی اعتبار کردن قرارداد الجزیره در مورد تعیین خطوط مرزی (در خشکی و آبی) می‌شد و نه از انتقام‌گیری خمینی از صدام که او را از عراق بیرون کرده بود. این نوع تضادها جنبه‌ی کاملا فرعی در بروز جنگ داشتند. جنگ تجاوزکارانه‌ی عراق ناشی از تحریکات امپریالیسم آمریکا بود که با آگاهی از تضادهای موجود بین حاکمین دو کشور، قصد به‌زانو درآوردن رژیم جمهوری اسلامی ایران را داشت و برگرداندن مجدد ایران به منطقه نفوذ خود.

در عصر حاکمیت انحصارات فراملی امپریالیستی بر جهان و سیاست‌های به شدت تجاوزکارانه و انحصارطلبانه‌ی کشورهای امپریالیستی، بروز جنگ در هر نقطه از جهان، اساسا در چارچوب سیاست‌های امپریالیستی قابل درک و بررسی هستند. فقط کافی است به وابسته‌گی کشورهای جهان سوم به تامین نیازهای تسلیحاتی ارتشهای خود توجه کنیم - تسلیحاتی که توسط کشورهای امپریالیستی تولید می‌شوند - تا درک کنیم که این کشورها بدون خرید نیازهای تسلیحاتی خود از کشورهای امپریالیستی، قادر به دست زدن و ادامه به‌جنگ نمی‌باشند. کما این که، امپریالیسم آمریکا که مایل به قدرت‌گیری رژیم بعثی عراق

هم نبود، حاضر شد به ایران نیز اسلحه بفروشد (جریان ایران - کنترها). این امر به تمامی، اهداف جنگ طلبانه و درعین حال سودجویانه‌ی امپریالیسم را بر ملا می‌کند. امپریالیسم آمریکا مایل به وجود عراق یا ایرانی قوی در منطقه‌ی خاورمیانه نبود. به همین دلیل و در هم‌دستی با صهیونیستها جنگ بین ایران و عراق را به وسیله‌ای برای بسط و توسعه‌ی نفوذ خود تبدیل کرده بود. این امر نیز منوط به تضعیف این دو کشور مهم منطقه بود.

برخی با استدلال این که جنگ بین طبقات ارتجاعی ربطی به پرولتاریا ندارد، دامن خود را از تحلیل عمیق تضادهای طبقاتی در سطح داخلی و جهانی رها می‌کنند. این ساده نگری عملاً باعث می‌شود که نهایتاً موضع‌گیری اینان به سود یکی از طرفین جنگ تمام شود.

"جنگ ادامه سیاست با وسایل دیگر است" و هر سیاستی نیز طبقاتی است. پس در هر جایی که جنگی بروز کند، خواهی نخواهی کل طبقات کشور را وارد میدان نبرد می‌سازد. جنگ مادام که در حدی جهانی و بین کشورهای امپریالیستی صورت گیرد، جنگی است شدیداً ارتجاعی که هدفش تقسیم مجدد جهان بین دول معظم امپریالیستی است. مخالفت با بروز این جنگ از دیدگاه قربانیان آن که کارگران و زحمت کشان جهان و ملل کشورهای تحت ستم هستند، وظیفه‌ی خدشه ناپذیر کلیه ی نیروهای انقلابی و دموکراتیک و مردم صلح دوست جهان است. اما در صورت شعله ور شدن جنگ، تلاش برای برانداختن و پایان دادن به جنگ از طریق تلاش برای سرنگونی حاکمان امپریالیست در هر کشور، تلاشی است انقلابی و در خدمت تضعیف امپریالیسم و کمک به رشد انقلاب جهانی پرولتاریا.

برای نمونه می‌توان جنگ جهانی دوم را در نظر گرفت: جنگ ضدفاشیستی در کشورهای اشغال شده که به صورت جنگهای پارتیزانی توسط احزاب کمونیست آغاز شدند، تا بدان حد موثر افتادند که این احزاب در جریان هدایت این جنگها به چنان پایگاه اجتماعی وسیعی دست یافتند که یا نظیر چین، ویتنام شمالی، یوگوسلاوی، آلبانی و کره شمالی توانستند طی مدت کوتاهی بعد از جنگ به قدرت برسند و یا در اروپای غربی به نیروئی تعیین کننده تبدیل شوند و اگر اخلاص رویونیسم مدرن نبود، حتی در کشورهای امپریالیستی امکان کسب قدرت سیاسی توسط آنها بسیار زیاد بود.

و اما جنگی که در اثر تهاجم و تجاوز نظامی امپریالیستی به کشوری جهان سومی آغاز

می‌گردد، جنگی است نه به خاطر سرنگونی دیکتاتورها و استقرار دموکراسی، بلکه جنگی است به خاطر سلطه‌یابی کشورهای امپریالیستی بر آن کشورها، جهت غارت منابع طبیعی و استثمار نیروی کار ارزان آنها. در مقابل با این تجاوز، نه تنها طبقات استثمارگر ارتجاعی این کشورها، بلکه طبقه‌ی کارگر و توده‌های زحمت کش نیز که اولین قربانیان چنین جنگی هستند، صاحب منافع می‌باشند. در این ماجرا، جنگ طبقات ارتجاعی علیه تجاوز امپریالیستی، جنگی است که تا حد و زمان معینی پیش برده می‌شود. آنها قادر به ادامه‌ی جنگ تا آخر نیستند و زمینه‌ی سازش آنها با امپریالیسم زیاد است. زیرا که متعلق به همان قطب ارتجاعی می‌باشند. لذا جنگ آنها موقتی و گذرا است. اما جنگی که کارگران و زحمت‌کشان علیه تجاوز امپریالیستی آغاز می‌کنند، جنگی است طولانی، به معنای واقعی کلمه استقلال طلبانه و در عین حال رهائی‌بخش که با هدف بیرون کردن امپریالیسم در درجه‌ی اول و نابود کردن حاکمین مرتجع در درجه‌ی بعدی، صورت می‌گیرد.

عدم درگیری پرولتاریا به‌طور مستقل و به مثابه قطب انقلابی در این جنگ، اولاً به معنای تبدیل شدنش به گوشت دم توپ حاکمان مرتجع است و ثانیاً چه در صورت پیروزی امپریالیسم و چه حاکمان کشور در جنگ، در نهایت این طبقه‌ی کارگر است که بازنده می‌شود و توان جنگ را باید از طریق استثمار وحشیانه تر و تامین خرابیهای جنگ بدهد.

جنگ پرولتاریا با ارتش متجاوز امپریالیستی، گرچه تا حدی با جنگ ارتجاع حاکم علیه امپریالیسم همسوئی دارد. اما چون در این جنگ پرولتاریا با شرکت مستقلانه در آن، تبدیل به نیروی سیاسی قوی می‌شود، تاکتیک شرکت در این جنگ به نفع استراتژی کسب قدرت توسط وی تمام می‌شود. در حالی که ننجگیدن با امپریالیسم، یا مخالفت با جنگ دفاعی و یا همراهی با امپریالیسم برای برانداختن حاکمان ارتجاعی خودی، به معنای همسوئی با تجاوز امپریالیسم می‌باشد. امپریالیسمی که عمده‌ترین دشمن طبقه‌ی کارگر جهان است و نیت به زیر سلطه‌ی بی‌چون و چرای خود در آوردن کارگران و زحمت کشان سراسر جهان و استقرار امپراتوری جهانی سرمایه را در سر می‌پروراند.

در جنگ ایران و عراق، نیروهای کمونیست و چپ قادر به اتخاذ سیاستی درست در قبال آن نشدند. دست به ایجاد جبهه مستقل مبارز در جنگ نزدند و متشتت ماندند. نتیجه آن

که جنگ توسط ارتجاعیون دوکشور پیش برده شد و به همین دلیل مورد سوء استفاده‌ی این دونیروی عمده ی درگیر در این جنگ قرار گرفت. نیروهای چپ در جلب کارگران و زحمت کشان به سوی خود در جریان این جنگ، ناموفق ماندند و در جریان و پس از اتمام جنگ، با سرکوب وحشیانه‌ی حاکمان جمهوری اسلامی روبه‌رو گشتند..

هم‌اکنون بار دیگر ایران در یک نقطه‌ی عطف تاریخی جدیدی قرار گرفته است. امپریالیسم آمریکا و صهیونیسم هم‌دست آن، برای سلطه بر خاورمیانه و آسیای مرکزی و دست درازی به منابع سرشار انرژی این منطقه، سخت درگیر جنگ افروزی با ایران، هستند. امپریالیسم آمریکا در شرق، جنوب، غرب و شمال غربی ایران پایگاههای نظامی خود را مستقر ساخته است. صهیونیستهای اسرائیل و لابیهای صهیونیست بین المللی اش، روزانه ایران را تهدید به جنگ می‌کنند. تلاش آنها این است که با از طریق فشارهای دیپلماتیک، مانورهای نظامی، تحریمها و انقلابات نوع مخملی و اگر نشد از طریق اشتعال شعله‌ی جنگ تجاوزکارانه، اعم از محدود تا لشگرکشی به ایران، بتوانند مجدداً ایران را به حوزه‌ی نفوذ خود تبدیل کنند. برنامه‌ی غنی سازی اورانیوم توسط رژیم جمهوری اسلامی ایران - که با اهداف دفاعی و انحصارطلبانه‌ی این رژیم انجام می‌پذیرد - نیز بهانه‌ای شده‌است تا امپریالیسم آمریکا و متحدینش، از این طریق توجیهی جهانی برای فشار و وادار کردن رژیم به تسلیم و اگر نشد در نهایت حمله به ایران، فراهم سازند.

غنی سازی اورانیوم و استفاده از تکنولوژی هسته‌ای، چه به منظور تولید برق و چه جهت استفاده‌ی صنعتی، حتا طبق قوانین بین المللی مورد قبول خود امپریالیستها، حق همه‌ی کشورها است. اما این ظاهراً فقط بر روی کاغذ دارای اعتبار است و نه در عمل. در عمل امپریالیستها و به‌ویژه امپریالیسم آمریکا باید اجازه‌ی غنی سازی اورانیوم را به کشوری بدهند و به کشور دیگری ندهند! در غیر این صورت یا باید کشوری مثل چین، آن‌قدر توانائی نظامی داشته باشد که آمریکا نتواند جلو آن را بگیرد. و یا کشورها مخفیانه به این عمل دست بزنند، کاری که ایران و یا قبلاً هندوستان و پاکستان کردند و برخی دیگر از آنها نظیر کره شمالی و ایران بنا بر خواست آمریکا مورد فشار، تحریم و تجاوز احتمالی قرار گیرند.

پس نمی‌توان هیچ کشوری را از دست یابی به تکنولوژی هسته‌ای و

از جمله تولید برق به کمک

چیزی جز انحصار و تجاوز نیست! گفته می شود جمهوری اسلامی با دستیابی به تکنولوژی هسته‌ای باعث بسط و گسترش تروریسم درجهان می شود. اولاً، چون تروریسم محصول دولتهای سرکوبگراست، پس امپریالیسم آمریکا و صهیونیستهای اسرائیل با تجاوز آشکار تروریستی مستمر به حقوق و قلمرو ملل دیگر نشان داده‌اند که خطرناک ترین دولتهای تروریستی هستند. به خصوص که دولت آمریکا بدون واهمه به استفاده از سلاحهای اتمی اقدام کرده و می‌کند و از زرادخانهی ترس آفرینی امپریالیسم، در مبارزه با کمونیسم و جنبش کارگری، باندهای سیاه تروریستی مافیائی، کولکوکس‌کلانی، نازیستی، اسلامی و غیره کم بیرون داده نشده‌اند!

ثانیاً، رژیم جمهوری اسلامی نیز رژیمی است تروریستی که برای حفظ حاکمیت خود نه تنها روزانه دست به ترور مردم ایران می‌زند، بلکه برای بسط و گسترش نفوذ خود از تروریستهای اسلامی در سطح جهان نیز استفاده می‌کند.

اما کیست که نداند امکانات آمریکا و اسرائیل در این زمینه و در مداخله در امور دیگر کشورها، غیرقابل قیاس با امکانات رژیم ایران است. دولت آمریکا بدون هیچ شرمی از "تغییر رژیم" در برخی کشورها و از جمله ایران حرف می‌زند که مغایر با کلیه قوانین سازمان ملل است که از جمله دست ساز خود آمریکا می‌باشد. دولت آمریکا برای پیشبردن مقاصد خود در درون جنبشهای موجود ضد رژیمی کشورها اخلاص می‌کند. پول پخش می‌کند تا سازمانهای غیر دولتی و از جمله اتحادیه های کارگری و معلمان، زنان و غیره را به سوی خود بکشد. دولت آمریکا به گروههای تروریستی کمک مالی و تسلیحاتی می‌دهد و مشغول خریدن احزاب چپ و دموکرات است. از زرادخانه و آزمایشگاههای سلاحهای شیمیائی و بیولوژیکی‌اش بعضاً ویروسهای خطرناک و پودرها و گازهای سمی این‌جا و آنجا پخش می‌شود که باعث ترسی گسترده در میان مردم جهان می‌گردد.

بدین ترتیب، تشکلهای و افرادی که به دام تبلیغات جهانی امپریالیسم آمریکا و صهیونیسم اسرائیل می‌افتند، خواه ناخواه در خدمت هژمونی طلبی آمریکا قرار می‌گیرند. استفاده صلح آمیز از تکنولوژی هسته‌ای حق کلیه ملل جهان است. ساختن سلاح اتمی، شیمیائی و بیولوژیکی، بمبهای خوشه‌ای،

اورانیوم تضعیف شده که هم اکنون مورد استفاده ارتش آمریکا قرار می‌گیرند، برای بشریت خطرناک است، چرا کشورهای امپریالیستی و در درجه اول آمریکا که بیش از ۵۰ سال است صاحب این بمبها بوده و آمریکا تنها کشوری هم هست که آنها را به کار برده، مورد مواخذه جهانی قرار نگرفته و یا پیشقدم در از بین بردن آنها نمی‌شوند و دائماً تکنولوژی هسته‌ای خود را تکامل می‌دهند، که آخرین طفل شوم این تحقیقات بمبهای آغشته به اورانیوم تضعیف شده است که خطرناک بوده و در درازمدت خطرش از بمبهای هسته‌ای بیشتر است. از قراردادهای سالت ۱ و ۲ و غیره در آغاز دهه‌ی ۱۹۷۰ بین آمریکا و شوروی، بیش از ۳۰ سال می‌گذرد. آیا این وقت کافی برای نابودکردن کلیه این بمبهای ضدبشری نبوده‌است؟ چرا خود آمریکا از پیاده‌کردن قراردادی که خود امضاء کرده‌است عدول می‌کند و آب از آب درجهان تکان نمی‌خورد؟ چرا خلع سلاح عمومی در زمینه‌ی سلاحهای هسته‌ای در دستور کار سازمان ملل قرار نمی‌گیرد و ماموران آژانس بین‌المللی در مراکز هسته‌ای آمریکا و اسرائیل و دیگر کشورهای امپریالیستی صاحب بمب هسته‌ای و غنی‌کننده‌گان اورانیوم، دوربین نمی‌گذارند و نتیجه‌ی فعالیتهای آنان را گزارش نمی‌دهند و در شورای امنیت نیز این فعالیتها محکوم نمی‌شوند؟ و چرا کلیه نیروهای کمونیست و آزادی‌خواه، حول شعار "جهان بدون بمب هسته‌ای" بسیج نشده و مبارزه نمی‌کنند؟

قرارگرفتن یک جانبه‌ی نیروهای سیاسی و شخصیتهای ضد رژیم جمهوری اسلامی در کنار امپریالیسم و صهیونیسم در مورد جلوگیری از غنی سازی اورانیوم در ایران، به معنای دفاع از انحصار تکنولوژی هسته‌ای توسط امپریالیستها و صهیونیستها است، تا با شانتاژ اتمی خواست خود را به کشورهای ضعیف پیرامونی تحمیل کنند و به طور غیرمستقیم واگذارکردن ابتکار عمل به رژیم جمهوری اسلامی است تا خود را تنها مدافع صنعتی کردن کشور در انظار عمومی مردم ایران و حتا کشورهای پیرامونی، معرفی نماید و نیروهای سیاسی مخالف را عاملان امپریالیسم و صهیونیسم قلمداد نماید!

آژانس بین المللی انرژی اتمی نیز ساخته و پرداخته‌ی دست امپریالیستها است برای کنترل کشورهای دیگر. امپریالیستها بدون داشتن انحصار و هژمونی در کلیه سطوح نظامی، اقتصادی، فرهنگی و غیره قادر به حفظ نظام گنبدیده‌ی خود نیستند. امپریالیسم

آن، منع کرد. به‌ویژه این که پایان گرفتن تدریجی منابع هیدروکربور درجهان در اثر استفاده از این منابع فسیلی در تولید انرژی و غیره صدمات خطرناکی به محیط زیست وارد می‌کند که در بسیاری از کشورها و از جمله در کشورهای امپریالیستی، تلاش برای پیدا کردن انرژی جایگزین از طریق ساختن نیروگاههای اتمی بیشتر، استفاده از نیروی باد، نورخورشید، گرمای زمین، استفاده از اتانول به‌جای بنزین در ماشینها جهت کم کردن خروج گاز اکسید کربن، در دستور کار دولتها قرار گرفته است. گرم شدن زمین و آب شدن یخهای قطبی و به هم خوردن وضع معمولی آب و هوا و بروز خشکسالی در مناطقی و یا بارنده‌گیهای نابه‌هنگام و ساقط شدن هستی انسانها در اثر طغیان رودخانه‌ها و بروز سیل‌های مهیب، ریزش کوهها و... در مناطق دیگر، از جمله عوارضی هستند که حکم می‌کنند تا از افزودن به گازهای گلخانه‌ای ناشی از سوختهای فسیلی بیش از پیش جلوگیری شود.

پس بهانه‌ی آمریکا در حمله به ایران، به دلیل تلاش ایران برای غنی سازی اورانیوم، از جمله ایرادات زورگویانه‌ی است جهت فراهم ساختن زمینه‌ی مداخله‌ی آشکار در ایران و تجاوز به آن، صرف نظر از این که رژیم جمهوری اسلامی رژیمی به‌غایت مرتجع است. استدلالاتی نظیر این که ایران می‌تواند از منابع فسیلی و یا منابعی نظیر خورشید و باد برای تامین انرژی استفاده کند و نه از انرژی هسته‌ای، صرفاً بر اساس دید انحصارطلبانه و دیکته نمودن حکم به کشورها که از چه منابعی استفاده بکنند یا نکنند، قرار دارد. صرف نظر از خطرناک بودن استفاده از انرژی فسیلی در گرم کردن گرمای سطح زمین، هنوز در هیچ کشوری هم با تکیه به باد و خورشید، نتوانسته‌اند انرژی مورد نیاز خود را تامین کنند!

اگر استفاده از انرژی هسته‌ای به ضرر بشریت است، پس بیشترین فشارها را باید روی کشورهای امپریالیستی گذاشت که میزان استفاده‌ی آنها از این انرژی غیرقابل قیاس با استفاده‌ی کشورهای پیرامونی از آن است.

اگر دستیابی به تکنولوژی هسته‌ای جهت ساختن انواع بمبهای اتمی، هیدروژنی، نوترونی و بمبهای تاکتیکی آغشته به

پیروزی جنبش دانشجویی درگرو پیوند آن با جنبش کارگری است!

امپریالیسم متفوق جهانی را که قصد اعمال هژمونی بر جهان دارد، برای همیشه از سکوی قدرت فائده بزیار خواهدکشید و افول آن را تسریع خواهدکرد. و این به نفع انقلاب جهانی پرولتاریائی است. این امر ایجاب می‌کند که حاکمان آمریکا تا آنجا که در توان دارند از ادامه‌ی تجاوزگری در منطقه خاورمیانه، دست برندارند. عدم قاطعیت نماینده‌گان حزب دموکرات آمریکا در کنگره‌ی آمریکا در مخالفت با جنگ افروزی نئوکالنها در رابطه با ایران، دال بر صحت این مدعا است.

پس چه بایدکرد؟

این روشن است که در شرایط فعلی رژیم سرکوبگر، ضد کارگری، ضد زن و ضدآزادی جمهوری اسلامی ایران، دشمن عمده‌ی استثمارشونده‌گان و ستمدیده‌گان سراسر ایران است و سرنگونی آن و استقرار نظام شورائی کارگران و زحمت کشان و سوسیالیسم، استراتژی کلیه‌ی نیروهای کمونیست باید باشد. اما این هم واقعی است که در صورت آغاز حمله‌ی نظامی به ایران، امپریالیستهای متجاوز به دشمن عمده‌ی مردم ایران تبدیل می‌شوند و بیرون راندن آنها از ایران، شرط بلاواسطه‌ای است برای هرگونه رشد انقلاب و تحقق تغییری اساسی به نفع توده‌های مردم و از جمله کسب قدرت حاکمه. زیرا تحمیلا و اجبارا، جنگ به عمده‌ترین مشغله‌ی کلیه‌ی طبقات در ایران تبدیل خواهدشد و با درگیر شدن در آن است که شرایط برای کسب قدرت سیاسی فراهم می‌شود.

برخی تصور می‌کنند که با مبارزه علیه متجاوزان امپریالیست، نیروهای مقاومت کمونیست و چپ در همسویی با رژیم جمهوری اسلامی قرار می‌گیرند. اینان چنین تصور می‌کنند که سرزمین ایران با تمامی منابع و ثروتهایش گویی متعلق به حاکمان است و ربطی به خلقهای ایران ندارد و رژیم حاکم مسئول حفاظت از آنها است! سرزمینی که با ساکنانش قرار است به گورستان ویرانی تبدیل شود تا سلطه‌ی آمریکا تامین‌گردد! چنین دیدگاهی کاملا تسلیم طلبانه است و باید مورد نقد قرارگیرد.

برخی دیگر معتقدند که در صورت بروز جنگ، ما هم‌زمان هم علیه تجاوز امپریالیستی و هم علیه حاکمان باید بجنگیم. این سیاست ظاهرا فعال درحرف، در عمل قادر به پیاده‌شدن نیست. زیرا نمی‌تواند شرایط لازم را برای عملی ساختن خود

نظر طبقه کارگر جهان و ایران این قطعنامه ها عمده‌تا مخدوش و زورگویانه هستند. زیرا بزرگترین قربانیان ناشی از تحریمهای پیشنهادی این قطعنامه ها کودکان، زنان و کارگران و زحمت کشان خواهند بود.

ثانیا، خوشبختانه در زمینه‌ی مخالفت با تحریمها، بجز تسلیم طلبان و وطن فروشانی که در لفافه مخالفت با جمهوری اسلامی در صف مدافعان تحریم، امپریالیسم آمریکا و صهیونیسم اسرائیل قرار گرفته‌اند، بخش قابل ملاحظه‌ای از نیروهای چپ شعار "نه به تحریم" را تبلیغ می‌کنند.

ثالثا، در مورد جنگ افروزی آمریکا و متحدینش نیز بجز مثنی خود فروخته شعار "نه به جنگ"، انعکاس وسیعی در میان نیروهای کمونیست و چپ دارد. این گام اولیه‌ی مثبتی است که باید با گامهای عملی دیگر تکمیل شود.

تجربه‌ی تجاوز امپریالیسم آمریکا و متحدین‌اش به عراق، نشان داد که علارغم اعتراضات گسترده‌ی جهانی در مخالفت با شروع این جنگ، امپریالیسم‌ها آمریکا طبق نقشه‌ی جهان‌خوارانه‌اش، به آن کشور حمله کرد. پس در رابطه با ایران نیز چنانچه شرایط برای حمله‌ی آمریکا آماده‌شود، بدون تردید حمله را آغاز خواهدکرد و هشیاری را نباید از دست داد.

رابعا، سیاستها و تاکتیکهای نیروهای کمونیست و مترقی، نباید صرفا بر مبنای احتمالات عدم وقوع جنگ، بلکه باید همچنین بر مبنای احتمال بروز جنگ نیز تهیه و تبلیغ شود. البته مقاومت در برابر تجاوز امپریالیستی در افغانستان و عراق و به طور قطع در ایران از جانب نیروهای دموکرات و استقلال طلب و در راس آنها نیروهای کمونیست و نا راضائی توده‌های وسیع مردم از اوضاع، خطرگسترش جنگ به کل خاورمیانه در صورت حمله به ایران و عدم توانائی امپریالیستها در کنترل خاورمیانه در چنین صورتی، مخالفت روسیه و اتحادیه‌ی اروپا با شروع جنگ، رشد مقاومت در درون آمریکا علیه تجاوزی دیگر و...، به نفع عدم توانائی امپریالیسم آمریکا در شروع بلادرنگ جنگ می‌باشند.

اما از دست دادن هشیاری و عدم توجه به سیاست توسعه طلبانه‌ی آمریکا، دامن زدن به خوش‌خیالی نسبت به برنامه‌های امپریالیستی خواهد شد.

خامسا، باید در نظر داشته‌باشیم که شکست طرح "خاورمیانه بزرگ" آمریکا، این

مین و غیره که سلاحهای کشتار جمعی هستند، حق هیچ کشوری نیست و نباید باشد و کلیه‌ی این سلاحهای کشتار جمعی موجود نیز باید بلادرنگ نابود شوند و در این راه آمریکا اگر قصد شوم فرمان رانی بر جهانیان ندارد، باید پیش قدم بشود که هرگز چنین نخواهدکرد!

گم شدن تشکلهای سیاسی در لایبرنت "وجود منابع نفت و گاز در ایران، استفاده از انرژی هسته‌ای را غیر ضرور می‌سازد"، یا "دست یابی رژیم جمهوری اسلامی ایران به سلاح هسته‌ای تهدید مستقیمی است به صلح جهانی و گسترش تروریسم مسلح به اورانیوم غنی شده"، یا "به‌هدر دادن ثروت کشور برای دست یابی به تکنولوژی هسته‌ای" و یا "مسلح شدن جمهوری اسلامی به سلاح اتمی یک نگرانی واقعی آمریکا و دیگر قدرتهای جهانی است. زیرا چنین امری ثبات در خاورمیانه را... به‌هم می‌زند" و غیره، آب انداختن به آسیاب تبلیغاتی نئوکالنها آمریکا و صهیونیستهای اسرائیل است که این نوع استدلالها را زودتر از همه، پیش کشیده‌اند. اگر چپ ایران امروز درک نکند که عامل عمده‌ی عدم ثبات در خاورمیانه، ناشی از مداخلات امپریالیستی است که بر اساس طرح سلطه بر منطقه پیش برده می‌شود، این بدان معناست که هیچ درک درستی از سیاست طبقاتی داخلی و جهانی ندارد. آشفته فکری نیروهای چپ در این مورد باعث می‌شود تا رژیم ضدانقلابی جمهوری اسلامی تحت بهانه‌ی خطر تجاوز خارجی، بخشی از مردم را به سوی خود جلب کند. خود را مدافع پیش‌رفت صنعتی کشور قلمداد نماید و نیروهای سیاسی ضد رژیم را به مثابه عوامل امپریالیسم و صهیونیسم در افکار عمومی مردم ایران معرفی کند.

و اما در رابطه با قطعنامه های ۱۷۳۷ و ۱۷۴۷ شورای امنیت سازمان ملل و به وخامت گرائیدن اوضاع در زمینه‌ی تحریمهای گسترده‌تر و خطر تهاجم نظامی به ایران نیز افکار مغشوش در صفوف نیروهای کمونیستی فراوان دیده می‌شود.

اولا، شورای امنیت در خدمت ملل جهان نیست که قطعنامه‌های اعتباری جهانی داشته باشند، بلکه این قطعنامه‌ها مورد استفاده‌ی دولتهای امپریالیستی در تحمیل خواست خود به کشورهای پیرامونی قرار می‌گیرند و یا در رابطه با دولتهای سرکشی نظیر دولت صهیونیستی اسرائیل به زباله‌دانی تاریخ انداخته می‌شوند. بنابراین از

هدف تنها با تشکیل صفی مستقل به رهبری کارگران و حزب کمونیست واحد و سراسری ایران در راس آنها، ممکن خواهد بود. ولی در وضعیت کنونی نیروهای مدافع طبقه‌ی کارگر در تفرقه و تشتت نظری و سازمانی بهسر برده و فاقد نیروی لازم برای چنین رودرروئی بزرگ و تاریخی هستند. اگر آنها نتوانند بر سکتاریسم و خودمرکز بینی و پلورالیسم تشکیلاتی کنونی غلبه کنند و در تشکل واحدی خود را منسجم نمایند، احتمال این که بار دیگر ابتکار عمل در مبارزات طبقاتی را در یک تندبیچ دیگر تاریخی، از دست بدهند، زیاد خواهد بود.

۱۶ فروردین ۱۳۸۶ - ابراهیم



پرشکوه تر... بقیه از صفحه ۱

تبریک می‌گوئیم.

درسالی که گذشت، انحصارات فراملی امپریالیستی در عیش کسب کلان سودهای باز هم بیشتر و رها کردن دامن خود از بحران عمومی که سالهاست ادامه دارد، از هرگونه تجاوز به حقوق کارگران و زحمت کشان در کشورهای متروپول سرمایه و دست اندازی به منابع و ثروتهای کشورهای فقیر و استثمار نیروی کار ارزان آنها، از هیچ تلاش ضدانسانی دست برداشته و این حرکت گستاخانه‌ی خود را به کمک نیروهای مسلح و تجاوز نظامی به کشورهای ضعیف، ادامه دادند.

درسالی که گذشت، مبارزه‌ی طبقه‌ی کارگر در مقابل این حرکت افسارگسیخته‌ی نظام سرمایه داری جهان، نه تنها افزایش یافت و تعداد هرچه بیشتری از کارگران در نبردی مداوم در میدانهای استثمار کارمزدی شرکت کردند، بلکه آنها بیش از همیشه به اهمیت مبارزه‌ی متحد و هم بسته روی آوردند که اعتصاب و اعتراض کارگران شرکت ایرباس در ۶ کشور اروپا، در مقابله با تصمیم هیئت مدیره‌ی آن شرکت فراملی در بستن واحدهای تولیدی در کشورهای مختلف و متمرکز کردن تولید در یک کشور به بهانه‌ی سوددهی که باعث بی‌کار شدن هزاران کارگر می شد، از آخرین نمونه‌های این مبارزه‌ی مشترک و هم‌بسته بود.

این امر که شرکت‌های فراملی و سرمایه داران در جست‌وجوی کسب سود بیشتر کارخانه‌ها را می‌بندند و یا آن را به مناطق دیگری می‌برند، نشان از آن دارد که نظام گنبدی سرمایه‌داری آخرین تلاشش را برای جلوگیری از افت نرخ

انحلال تشکل‌های فرمایشی و دولتی، احترام به حقوق کارگران و زحمت کشان و جواب دادن به خواسته‌های به‌حق آنان، انحلال مجلس و برگزاری انتخابات آزاد، برگزاری دادگاه‌هایی علنی با شرکت هیئت منصفه‌ی منتخب مردم برای محاکمه‌ی عادلانه‌ی عاملان سرکوب و کشتار مردم ایران و مسلح کردن تمام مردم ایران، در مبارزه علیه تهاجم خارجی)، شرایطی فراهم آورند که اولاً تبلیغات رژیم در رابطه با وابسته‌به خارج نشان‌دادن نیروهای کمونیست حثاً شود و ثانیاً بخش قابل ملاحظه‌ای از مردم که به حق از رژیم متنفرند، در مبارزه علیه متجاوزان، به‌گرد این نیروها جمع شده و برای مبارزه بسیج شوند و جمهوری اسلامی نتواند بار دیگر اینان را منفرد سازد.

شاید از ما خرده بگیرند که گذاشتن چنین شروطی غیرواقعی است و جمهوری اسلامی هرگز تن به آنها نخواهد داد، پاسخ ما به منتقدینمان این است: شرکت مستقل و آزادانه‌ی طبقه کارگر جهت مقابله با جنگ تجاوزکارانه‌ی امپریالیسم، تنها با تسلیم شدن رژیم جنایت کار ایران به این شروط به بهترین وجه ممکن پیش خواهد رفت. به‌علاوه، به فرض قبول این پیشنهادات توسط رژیم، باز هم هر نوع خوش باوری نسبت به آن، خطر غافل‌گیر شدن مبارزان ضد رژیم و سرکوب و کشتار توسط آن را که از هم اکنون شروع شده است، در پی داشته و موجب سلاخی و کشتار دوباره کارگران و کمونیست‌ها و تمامی نیروهای دمکرات خواهد شد. و در صورت عدم قبول این پیشنهادات توسط رژیم، که به احتمال قوی چنین خواهد شد، کمونیست‌ها در جنگ آزادی‌بخش ابتکار عمل و قدرت‌یابی را به‌دست خواهند آورد و رژیم در انظار مردم بیش از پیش منفرد خواهد شد. طبق تجربه‌ی جنگ ایران و عراق، رژیم جمهوری اسلامی انحصار طلب‌تر و ارتجاعی‌تر از آن است که به حقوق مردم و نیروهای سیاسی و چنین پیشنهاداتی گردن بگذارد.

روشن است که پیاده‌کردن چنین سیاستی و مقابله با متجاوزان امپریالیست، احتیاج به نیروی سیاسی فهیم، صاحب دیدگاه استراتژیکی و تاکتیکی دقیق و رزمندگان فراوانی دارد. چون که در تحلیل نهائی این نیروی رزمنده‌ی شرکت کننده در جنگ است که حرف آخر را خواهد زد.

نباید فراموش کرد که مبارزه با تجاوز نظامی امپریالیسم در صورتی به ثمر خواهد نشست که به سرنگونی رژیم سرمایه داری اسلامی و برقراری حکومت کارگران و زحمتکشان ایران بیانجامد. پیشبرد این دو

فراهم نماید. جنگیدن با دو نیروی ارتجاعی قوی خارجی و داخلی در یک آن، صرف‌نظر از نادرستی آن در عرصه‌ی تاکتیکی، باتوجه به ضعف بنیه‌ی تشکیلاتی و پایه‌ی توده‌ای چپ، خیالی واهی است.

می‌گویند با یک دست نمی‌توان دوهندوانه برداشت. غذا را هم لقمه لقمه باید خورد. پس تضادها را باید یک به‌یک حل کرد. براین اساس، تاکتیک مبارزاتی حکم می‌کند که برای جلوگیری از تقسیم نیرو در جبهه‌های متفاوت و هرز بردن آن، برای ضربه زدن مشت‌ها را باید تا حد ممکن در یک جهت تمرکز داد و در جهات مختلف تقسیم نمود. تمرکز حمله را باید روی دشمن عمده گذاشت تا احتمال پیروزی بر آن را به حداکثر ممکن رساند.

توجه کنیم که هم اکنون حتا حاکمان اسلامی، برای جلب هرچه بیشتر مردم به سوی خود، نه تنها خود را قهرمان دفاع از صنعتی شدن کشور معرفی می‌کنند، بلکه دست از حمله به ناسیونالیسم برداشته‌اند تا با جلب مردم به سوی خود، نیروی خود را در جنگ احتمالی با امپریالیسم متجاوز تقویت کنند.

در چنین شرایطی و در صورت آغاز تهاجم، کمونیست‌ها باید بر اساس پیشنهادات مشخصی به رژیم، به منظور احترام به آزادیهای دموکراتیک (آزادی بدون قید و شرط فعالیت احزاب و زندانیان سیاسی، دست برداشتن از سرکوب ملیتهای ایران و قبول حقوق دموکراتیک آنان، دست برداشتن از سرکوب زنان و برداشتن حجاب اجباری، احترام به حق آزادی بیان و قلم و تجمعات، آزادی کامل تشکل‌های مستقل کارگران و زحمتکشان،

بجز نوشته‌هایی که با امضای تحریریه منتشر می‌گردد و بیانگر نظرات حزب رنجبران ایران می‌باشد، دیگر نوشته‌های مندرج در نشریه رنجبر به امضا های فردی است و مسئولیت آنها با نویسندگانشان می‌باشد.

نثار کرده و بار دیگر تاکید می کند که "چاره‌ی رنجبران وحدت و تشکیلات است".
به پیش برای برگزاری هرچه باشکوه‌تر اول ماه مه در صافی واحد و تحت شعارهای واحد!

۱ اردیبهشت ۱۳۸۶ - حزب رنجبران ایران

پدیده جنگ... بقیه از صفحه آخر

امروز شعار اصلی سیاست خارجی آمریکا به‌ویژه در خاورمیانه، "جنگ علیه ترویسیم" است. این شعار به عنوان بهانه‌ای توسط حاکمین کاخ سفید، جای‌گزین شعار "جنگ علیه کمونیسم" (که در دوره پنجاه و شش ساله "جنگ سرد" به عنوان یک لولو خورخوره و بهانه سر لوحه مداخلات سیاسی و نظامی و جنگ‌های ساخت آمریکا در اکناف جهان بود)، شده است. ولی نیت و هدف آمریکا هم آن زمان و هم حالا عمدتاً کسب هژمونی نفتی در مناطق استراتژیکی جهان به‌ویژه خاورمیانه، جهت تسلط بر جهان بوده است. هئیت حاکمه آمریکا در سالها بعد از پایان دوره جنگ سرد (از ۱۹۹۱ تاکنون) بهانه جدیدی را نیز به منطق سیاست جهانی خود افزوده اند. آنها ادعا می‌کنند که مقدار منابع طبیعی به‌ویژه معادن نفت، که محدود و کمیاب هستند، با تغییر آب و هوا و "گرما زدمی جهانی" در آینده نزدیک محدودتر و کمیاب تر خواهند شد. از هم اکنون، برنامه سازان جنگ‌های "ساخت آمریکا" و مقامات عالی‌رتبه "سیا" صحبت از سناریوهایی برای آینده می‌کنند که در آنها "نیاز حیاتی" آمریکا و "جامعه جهانی" (نظام جهانی سرمایه) به منابع نفتی "عروج برخورداری قهرآمیز نظامی را در اکناف جهان اجتناب ناپذیر خواهد ساخت". طبق این منطق دولت آمریکا بر اساس پیشگویی‌های طرفداران نظریه "تلاقی تمدن‌ها"، با داشتن امتیازات و تفوق نظامی و با بهانه قرار دادن "جنگ علیه ترویسیم" و "کمبود و کمیابی" منابع، باید به جنگ‌های خود علیه مردم جهان بیش از پیش دامن زند. خیلی از آمریکایی‌ها به خاطر ترسی که رسانه‌های گروهی فراملی دردل آنها نسبت به "ترویسیم" و بنیادگرایی اسلامی انداخته و یا به خاطر نگرانی از این‌که "کمبود و کمیابی" مواد سوخت ممکن است باعث گردد که آنها نتوانند خانه‌های خود را در زمستان‌ها گرم نگهدارند، احتمال دارد که به ماجراجویی‌ها

خصوصی، اعتراض به گسترش بی‌کاری در میان جوانان، اعتراض به استثمار و حشیانه‌ی شرکت‌های پیمان‌کار، اعتراض به تحمیل روزگار طولانی و عدم رعایت تعطیلات سالانه‌ی کارگران و ...
اما کمافی‌السابق، عدم پرداخت به‌موقع مزدها و مزایا، بی‌کار سازی و اخراج، تحمیل قراردادهای موقت و زیرفقر بودن حداقل مزدهای ماهانه، از جمله مسائل حادی هستند که روزانه بر کارگران تحمیل می‌شوند.
کارگران در عمل دریافته‌اند که با اعتراضات فردی و یا جداگانه در کارخانه‌ها، قادر به کسب حقوق پای‌مال شده‌شان نیستند. لذا در سال گذشته حرکت پرشکوه کارگران در ایجاد تشکل مستقل خود ادامه یافت. گرایش فعالان کارگری به همکاری و پیش بردن مشترک مبارزه برای ایجاد تشکل مستقل و سراسری کارگران، مقاومت پرشکوه کارگران شرکت واحد اتوبوس‌رانی تهران و حومه در حفظ سندیکای مستقل خود، نوید رشد تشکل‌بایی و مبارزات هماهنگ و متشکل کارگران را می‌دهد که می‌تواند نقش قاطعی در تحقق خواسته‌های فوری کارگران داشته باشد.

در عین حال سال گذشته سال اعلام همبستگی مبارزاتی کارگران، دانش‌جویان، معلمان، نویسندگان، روزنامه‌نگاران و زنان با یک دیگر بود که امید برخاستن سیل بنیان‌کن مبارزه‌ی طبقاتی کارگران و زحمت‌کشان ایران را در دلها زنده می‌کند.

"کارگران متفرق هیچ و کارگران متشکل همه‌چیزاند". چنین است شعاری که باید در اول ماه مه امسال راهنمای مبارزاتی کارگران گردد و هم راه آن برای مطالبات فوری کارگران مبارزه شود.

در سالی که گذشت، جغدشوم تحریم و جنگ تجاوزکارانه و تحمیلی دیگری از جانب امپریالیسم آمریکا و صهیونیسم همدست اسرائیلی آن، نگرانی زیادی را در میان طبقه‌ی کارگر، زحمت‌کشان، زنان و دیگر قربانیان رژیم اسلامی ایران به‌وجود آورده است. از آنجا که سنگینی بار تحریم و جنگ بر دوش این اکثریت عظیم استثمارشونده‌گان و ستم‌دیده‌گان خواهد افتاد و قربانیان آن نیز هم‌اینان خواهند بود؛ لذا در اول ماه مه امسال شعار "نه به جنگ، نه به تحریم، مرگ بر امپریالیسم" باید فریاد زده‌شود. جنگ امپریالیستها با حاکمان جمهوری اسلامی ایران "موهبتی الهی" برای آنان است و فقر و مذلت برای اکثریت مردم ایران.

حزب رنجبران ایران درود پرشور خود را به کارگران و زحمت‌کشان ایران که در سال گذشته قهرمانانه مبارزه را ادامه داند،

ارزش اضافی و بالابردن آن و حفظ سلطه‌ی خود بر جهان، به‌کار انداخته است.

متقابلاً، این امر که در کشورهای جهان سومی، کارخانه‌های رها شده توسط سرمایه‌داران، توسط کارگران اشغال شده و مجدداً به‌کار انداخته می‌شوند (به‌وه در آمریکای لاتین)، حکایت از آن دارد که در آوردن وسایل تولید از مالکیت سرمایه‌داران و سپردن آنها به صاحبان اصلی تولید کنند، تنها راه نجات بشریت از نظام طبقاتی کنونی است که جز تحمیل فقر و فلاکت به اکثریت مردم جهان و انبارکردن ثروت و سرمایه در دست مثنی‌ناچیز از مردم، قادر به انجام هیچ تغییری در وضعیت اسفناک کنونی جهان نیست. نظام سرمایه‌داری به پایان حیات خود نزدیک می‌شود و با مبارزه‌ی مشترک کارگران و زحمت‌کشان جهان باید هرچه زودتر این دُم‌ل چرکین را از بدن جامعه‌ی جهانی جراحی کرد و بدور انداخت.

اگر در قرون ۱۹ و ۲۰، دست‌بایی کارگران به قدرت، به مثابه پیروزی نامطمئن گروه کوچک پارتیزانی بود که در اثر تهاجم متقابل ارتش مجهز ظلم و ستم و استثمار سرمایه‌دار به مقاومت نشد، اما قرن ۲۱، نوید دهنده‌ی حرکت ارتش میلیاردری کار و زحمت جهت به‌زیرکشیدن نظام سرمایه‌داری و استقرار سوسیالیسم می‌باشد. به این نبرد تاریخی با خوش‌بینی انقلابی نگریسته و با تمام وجود باید در آن شرکت کنیم.

در سالی که گذشت، در ایران نیز جنگ مرگ و زنده‌گی بین حافظان نظام پوسیده و بی‌رمق سرمایه‌داری و طبقه‌ی کارگر و زحمت‌کشان، یک دم باز نایستاد. کارگران مبارزات خود را تشدید کردند و زحمت‌کشان نیز در این نبرد آزادی‌بخش فعالانه شرکت نمودند.

رژیم جمهوری اسلامی بنا بر ماهیت ددمنش خود با انواع بی‌حرمتی‌ها، ضرب و شتم، دستگیری و شکنجه، زندانی کردن کارگران و زحمت‌کشان و اعدام مبارزان، تلاش کرد تا مانع از پر قدرت شدن این سیل مبارزاتی بنیان‌کن گشته و از هرگونه فشار نسبت به مبارزان راه آزادی و رهائی دریغ نورزید.

طبقه‌ی کارگر ایران با انبوهی از خواسته‌های فوری قدم در میدان مبارزه گذاشت؛ پرداخت حقوق و مزایای معوقه، بالابردن مزد حداقل به مرز ۴۰۰ هزار تومان در ماه، مخالفت با اخراج کارگران و تعطیل کارخانه‌ها، مخالفت با تحمیل قراردادهای موقت، اعتراض به نابه‌سامانی بیمه‌های اجتماعی، اعتراض به وضعیت فلاکت‌بار بازنشسته‌گان، اعتراض به فروش کارخانه‌های دولتی به بخش

و جنابت جنگی حاکمه آمریکا، حتی اگر موقتی هم که باشد، لیبیک بگویند. این احتمال چهار سال پیش در جریان تدارک و حمله به عراق حتمیت یافت. ولی فضای کنونی عراق به روشنی نشان می‌دهد که بهای کسب هژمونی بر انرژی سوخت به غایت گران بوده و با دادن خون و تلفات و فروشدن در با تلاق سیاسی و نظامی همراه است. چهار سال پیش رژیم بوش در آغاز بهار ۲۰۰۳، با حمله نظامی به عراق خواست جهانیان را از طریق کسب یک "پیروزی ضرب الاجلی" به "حیرت" و "تعجب" وادارد. ولی آنچه که مردم آمریکا را به حیرت و تعجب انداخت مقاومت مردم عراق علیه تجاوز و اشغال نظامی عراق توسط نیروهای نظامی آمریکا بود. امروز بعد از چهار سال و شکست نظامی و سیاسی آمریکا در عراق، ۶۵ درصد آمریکایی‌ها مخالف جنگ بوده و ۷۴ درصد آنها جنگ عراق وپی آمدهای ناشی از آن و از جمله افزایش قیمت بنزین را مستقیماً به گردن فرامی‌های نفت و رژیم بوش می‌اندازند. اکثریت مردم در آمریکا دیگر معتقد نیستند که جنگ عراق به خاطر مبارزه علیه تروریسم و یا به جهت کمبود و کمیابی مواد سوخت بود. بلکه مردم عموماً اعتقاد پیدا کرده اند که علت اصلی حمله نظامی به عراق تسلط بر منابع نفتی خاورمیانه در جهت تامین بقای "رهبری" بلامنازع آمریکا بر ژاپن و اروپاست. اگر در دوره جنگ سرد، هئیت حاکمه آمریکا تحت شعار مبارزه علیه "کمونیسم بین المللی" توانست نزدیک به نیم قرن (۱۹۴۷-۱۹۹۱) این رهبری را در "جهان غرب" اعمال کند، امروز همان رژیم تلاش می‌کند که تحت شعار "مبارزه علیه تروریسم" مقام رهبری خود را حفظ کند. روشن است که این بار، هئیت حاکمه آمریکا از آن موفقیتی که دوره "جنگ سرد" به‌دست آورده بود، محروم شده است. عدم موفقیت آمریکا در افغانستان و عراق نشانه ای از این است که پروژه آمریکا برای تسلط بر جهان از طریق کسب و تامین هژمونی نفتی در خاورمیانه، با مقاومت و مبارزات مردم در اکناف جهان روبه‌رو شده است. در این‌جا پیش از این‌که به چند و چون این چالش‌ها بپردازیم، نگاهی اجمالی به رابطه جدید اسرائیل به عنوان یک کشور استثمارگر در خاورمیانه و هدف آمریکا در کسب هژمونی نفتی در خاورمیانه، می‌اندازیم.

موقعیت اسرائیل در پروژه ی آمریکا برای خاورمیانه بدون تردید نقطه آغازین هر تحلیلی از در

گیری آمریکا در خاورمیانه باید وجود منابع نفتی در آن منطقه باشد. شاید جمع بندی نوام چامسکی در چهل سال گذشته از بهترین آنها در این مورد باشد: "از جنگ دوم جهانی به این سو، منابع انرژی خاورمیانه یک اصل در نظام جهانی (که آمریکا در راس آن قرار دارد)، محسوب می‌شود و این امر یک عنصر بنیادین در کالبد شکافی امور بین المللی است. سیاست آمریکا در مورد امور جاری در خاورمیانه، بدون در نظر گرفتن این اصل، نمی‌تواند مورد تفهیم واقع شود." او در کتاب اخیر خود "هژمونی یا بقا" دوباره گفت: "در ۱۹۴۵، وزارت امور خارجه آمریکا منابع انرژی عربستان سعودی را "منبع عظیم قدرت استراتژیک و یکی از جوایز مادی تاریخ جهان، توصیف کرده و منطقه خلیج فارس را غنی ترین جایزه اقتصادی در حیطه سرمایه گذاری خارجی محسوب داشت. سالها بعد، آیزنهاور (رئیس جمهور آمریکا در سالهای ۱۹۵۲-۱۹۶۰) آن منطقه را "مهمترین منطقه استراتژیکی جهان" اعلام کرد. گیلبرت اچکار که یک دانشمند محقق است، در کتاب معروف خود "میوه شیرین شرقی" معتقد است که سیاست درهای باز نفت، نقش تعیین کننده در استراتژی بزرگ و پروژه های جهانی آمریکا بازی می‌کند: "دولت جورج بوش نیز مثل دولت جورج بوش (پدر) که جنگ اول خلیج فارس را علیه عراق در ۱۹۹۰-۱۹۹۱ پیاده ساخت، به‌طور کامل به فرامی‌های نفتی وابسته است. بدون تردید لابی نفت یک نقش کلیدی در فورمولبندی سیاست خارجی آمریکا در نیم قرن گذشته بازی کرده است. چند و چون برخوردها و تلاقی های آمریکا نسبت به چالشها و مقاومت های دوره پنجاه و پنج ساله "جنگ سرد" علیه قدر قدرتی آمریکا (مثل اتحاد شوروی، جنبش های آزادی بخش ملی و عروج دولت های رفاه سوسیال دموکراسی در اروپای آتلانتیک) و با دشمنان واقعی و یا خیالی در دوره بعد از "جنگ سرد ۱۹۹۱-۲۰۰۷" (مثل بنیاد گرای اسلامی، "تروریسم"، "کشورهای بی تمدن، غیر متمدن و یاغی...)" بدون توجه به این نکته اساسی که کنترل بلامنازع بر منابع نفتی یک عامل تعیین کننده در سیاست جهانی آمریکا است، نمی‌توانند به روشنی قابل تفهیم و مورد ارزیابی مناسب و معقولی قرار گیرند.

در ادبیات سیاسی، واژه ثبات منطقه ای "برای هئیت حاکمه آمریکا به معنی این است که خاورمیانه باید برای سیطره آمریکا قابل دسترسی باشد. در دوره "جنگ سرد" دولت های خاورمیانه می‌بایستی این دسترسی را برای آمریکا مقدور و میسر می‌ساختند. اگر بعضی از سران آن دولتها خط قرمز را رعایت نکرده و "ثبات منطقه" را به "مخاطره" انداخته و یا احیاناً تمایلات استقلال طلبانه مردم خود را بیان می‌کردند، آمریکا بلافاصله به بهانه استقرار "ثبات" و جلوگیری از نفوذ کمونیسم و شوروی از طریق کودتاهای خونین (در ایران ۱۹۵۳ و در عراق ۱۹۶۳)، اشغال جنگ داخلی (در لبنان ۱۹۵۸) و تجاوز نظامی غیر مستقیم (جنگ سونز در مصر ۱۹۵۶) آن دولت را سرنگون، ضعیف و یا مطیع می‌ساخت. امروز وقتی که دولت مردان آمریکا از کشورهای "معتدل" و یا دولت های "تندرو" در خاورمیانه اسم می‌برند، منظورشان کشورهای "مطیع" و یا کشورهایی که "اطاعت" آمریکا را نمی‌پذیرند، می‌باشند. در نیمه دوم دهه ۱۹۵۰ و دهه ۱۹۶۰ (در بحبوحه اوجگیری "جنگ سرد" بین "بلوک غرب" و "بلوک شرق") تعداد کشورهای "تندرو" و "سرکش" در خاورمیانه افزایش یافت. هئیت حاکمه آمریکا از اسرائیل که تا آن زمان متحد "بلوک غرب" محسوب می‌شد، استقبال کرد که با گسترش سیاست "اسرائیل بزرگ" در خاورمیانه به عنوان تنها "متحد" آمریکا در جهت حفظ و گسترش منافع آمریکا در صحنه سیاسی و نظامی خاورمیانه وارد عمل گردد. از آن تاریخ به بعد موقعیت اسرائیل به‌تدریج در پروژه آمریکا در خاورمیانه نقش کلیدی پیدا کرد.

در اواسط دهه ۱۹۵۰، جمال عبدالناصر رئیس جمهور مصر از نظر دولتمردان "بلوک غرب" یک عنصر "تندرو" و "غیر متعهد" اعلام شد. بلافاصله اسرائیل با تجاوز نظامی و برپایی جنگ سونز در اکتبر ۱۹۵۶ تلاش کرد که دولت ناصر را نابود سازد. چون متحدین آمریکا (انگلستان و فرانسه) که به حمایت از اسرائیل به یک حمله نظامی سرتاسری در مصر زده بودند، نتوانستند ناصر را سرنگون سازند. طبعاً پدیده ناصر در بخش بزرگی از جهان سوم به سمبل استقلال در سالهای ۱۹۵۶-۱۹۶۷ تبدیل گشت. بعد از پایان جنگ سونز و ملی شدن کانال سوئز، پدیده ناصریم و پروژه استقلال و اتحاد کشورهای عربی تحت رهبری مصر که پیوسته قلب و مرکز تمدن جهان عرب محسوب می‌گشت، به یک مانع و ستون مقاومت بزرگ در مقابل سیاست آمریکا که هدفش آن زمان، بعد از تضعیف متحدین خود (انگلستان و فرانسه) در خاورمیانه تسلط بر منابع نفتی آن منطقه بود، تبدیل گشت. چون در دهه

(آرشیو چهار چوب " دکترین نیکسون") با اعلام این که آن جنگ در واقع یک تلاقی بین ابر قدرت های جهانی است، ناوگان آمریکایی را در دریای مدیترانه به حالت آماده باش در آوردند. اسرائیل با تما قوا به حمایت از ملک حسین و بر علیه ساف، وارد عمل شده و با تهدید نظامی از کمک جنگی سوریه و عراق به نفع ساف جلوگیری کرد. ناصر نیز که هنوز از پی آمدهای جنگ ژوئن ۱۹۶۷ رنج می کشید، نتوانست کمک موثری به فلسطین ها بکند. حتی خود یاسر عرفات نیز معتقد به مداخله کشورهای عربی نبود و خواستش فقط آزادی فلسطین بود. سازمان الفتح که بزرگترین سازمان درون ساف محسوب می شد، همیشه بر این اعتقاد بود که وحدت اعراب از طریق آزادی فلسطین میسر خواهد گشت. ولی سازمانهای رادیکال تر در داخل ساف مثل جبهه خلق (به رهبری جورج حبش) و جبهه دموکراتیک خلق (به رهبری نایف حواتمه) که اجزاء کوچکترین درون ساف را تشکیل می دادند، برخلاف رهبران الفتح بر آن بودند که آزادی فلسطین از طریق وحدت اعراب جامعه عمل به خود خواهد پوشید. عرفات و دیگر رهبران الفتح با تاکید روی یک هدف معین ولی محدود - استقلال فلسطین - راضی نبودند که فلسطینیها نقش انقلابیون اجتماعی را در کشورهای عربی مثل اردن، بازی کنند.

موقعیت الفتح که در درون ساف به خاطر بزرگی و پیشینه اش نقش رهبری داشت، در جریان نیمه اول سال ۱۹۷۰، زمانی که چریکهای متعلق به جبهه خلق فلسطین هواپیماهای کشورهای غربی را در اسرائیل ربوده و در فرودگاه های اردن منفر ساختند، با مشکل روبرو شده و نتیجا اعتبار ساف نیز با ریزش روبه رو گشت. به هر رو، فلسطینیها بهای گزافی را به رادیکالیسم خود پرداختند. بدین معنی که وقتی حاکمیت سیاسی سلطنت خاندان هاشمی مورد چالش قرار گرفت، تمام نیروهای ارتجاعی و بینابینی بر علیه فلسطینیها موضع گرفتند. آمریکا و اسرائیل فرصت پیدا کردند که شکستی را که در جنگ الکرامه خورده بودند با تجاوز نظامی و کمک همه جانبه به ارتش اردن جبران سازند. در قتل عام معروف " سپتامبر سیاه " در پاییز ۱۹۷۰، نه تنها شوروی که در آن زمان بی ثباتی را در ساختارهای وضع موجود در کشورهای خاورمیانه به نفع سیاست بین المللی خود نمی دید،

نظامی اسرائیل در جنگ شش روزه ژوئن ۱۹۶۷، هیئت حاکمه آمریکا در کلیت خود اسرائیل را به عنوان " متحد استراتژیکی" خود پذیرفته و به حمایت از سیاست خارجی اسرائیل که در واقعه بخشی از سیاست خارجی آمریکا در خاورمیانه تبدیل شده بود، برخاست. بعد از سال ۱۹۶۸، زمانی که ریچارد نیکسون به ریاست جمهوری آمریکا انتخاب شد، موقعیت اسرائیل برای آمریکا به عنوان یک " متحد" در جهت " تامین ثبات" (داشتن دسترسی بی قید و شرط به نفت خاورمیانه) محرز گشت. در متن " دکترین نیکسون" اسرائیل مقام نیروئی را که امنیت و ثبات خاورمیانه را در خدمت به منافع آمریکا حفظ کند، کسب کرد. روشن است که آمریکا به اسرائیل وظیفه داد که از یک سو از ظهور و رشد جنبش های رهایی بخش در خاورمیانه جلوگیری کند و از سوی دیگر در امر ممانعت از نفوذ شوروی در خاورمیانه در خدمت آمریکا قرار گیرد. بدین طریق منافع منطقه ای اسرائیل در ایجاد " اسرائیل بزرگ" با سیاست خارجی آمریکا که هدفش ایجاد هژمونی نفتی در خاورمیانه بود، گره تاریخی خورد. نیروهای ملی گرا و چپ در لبنان ۱۹۵۸، عبدالکریم قاسم و طرفدارانش در عراق ۱۹۶۳ و ناصریت ها در مصر و سوریه ۱۹۶۷، تنها قربانیان این " گروه تاریخی" نبودند. اسرائیل با حمایت و عنایت آمریکا بعد از نابودی، تضعیف و یا " اخته کردن" نیروهای فوق الذکر توجه خود را در جهت سرکوب جنبش فلسطین که در این دوره (۱۹۶۸-۱۹۷۳) داشت رشد می یافت، معطوف ساخت. در جنگ ۱۹۶۸ الکرامه، که نیروهای فلسطینی و اردنی از تهاجم نظامی اسرائیل به طور موثری جلوگیری کردند، فلسطینی ها به وارثین ناسیونالیسم رادیکال عرب تبدیل شدند. در واقع این جنگ، سازمان آزادی بخش فلسطین (ساف) را که از تاسیس آن فقط پنج سال می گذشت، به یک سازمان وسیع توده ای مبدل ساخت. ولی " ساف" نیز که برای رهایی فلسطین از یوغ استعمار صهیونیسم (بازوی گسترده امپریالیسم آمریکا در خاورمیانه) تلاش می کرد، می باست نابود و یا تضعیف و اخته می گشت. در نتیجه، اسرائیل با حمایت همه جانبه آمریکا برنامه " سپتامبر سیاه " را تدارک دید. در سپتامبر سال ۱۹۷۰ وقتی که به اصطلاح جنگ داخلی در اردن بین فلسطین ها و نیروهای نظامی ملک حسین در گرفت، نیکسون و هنری کیسینجر

۱۹۶۰ آمریکا به تدریج در باتلاق جنگ ویتنام فرورفته و عملاً نمی توانست این مانع (یعنی ناسیونالیسم جهان عرب) را از جلوی پای خود بردارد. در نتیجه این وظیفه را به اسرائیل که تا آن زمان به عنوان ژاندارم منطقه علت وجودی اش عمدتاً حفظ منافع غرب در خاورمیانه بود، محول ساخت. شایان توجه است که تا زمانی که اسرائیل در خدمت منافع انگلستان و فرانسه (جنگ سوئز در جهت ممانعت از ملی شدن کانال سوئز در ۱۹۵۶) عمل می کرد، آمریکا چندان رغبتی به حمایت همه جانبه از آن کشور نشان نمی داد. به طوری که دولت اسرائیل تحت فشار دولت آیزنهاور نه تنها به جنگ و تجاوز علیه مصر در سال ۱۹۵۶ پایان بخشید بلکه مجبور شد که مناطق اشغال شده ی نوار غزه و شبه جزیره ی سینا را که در جنگ سوئز تسخیر کرده بود، به مصر باز گرداند. ولی بعد از ریزش و افول قدر قدرتی و موقعیت دولت های امپریالیستی انگلستان و فرانسه در خاورمیانه، به ویژه بعد از شکست آنها در جنگ سوئز و ظهور آمریکا به عنوان یک قدرت متفوق امپریالیستی در آن منطقه، هیئت حاکمه آمریکا دولت اسرائیل را به عنوان " متحد" قابل اعتماد خود در خاورمیانه انتخاب کرده و به رهبران آن کشور علامت چراغ سبز را داد که با تجاوز نظامی به مصر و جنگ شش روزه ژوئن ۱۹۶۷، این دفعه به نفع آمریکا، دولت ناصر را سرنگون و یا بکلی تضعیف سازد. این جگ با این که قادر نشد دولت ناصر را به طور کلی نابود سازد، ولی در عرض شش روز نیروهای اسرائیلی توانستند کلیه نواحی کرانه غربی و از جمله شهر تاریخی اورشلیم را از کشور اردن، نوار غزه و شبه جزیره ی سینا را از کشور مصر و ناحیه جولان را از سوریه به تصرف نظامی خود در آورده و با اخراج و کوچاندن نزدیک به یک میلیون فلسطینی از شهرهای و روستاهای نواحی اشغال شده، دولت ناصر را به کلی تضعیف ساخته و به عمر پدیده ناصریت که بیش از یک دهه (۱۹۵۶-۱۹۶۷) به عنوان یک ستون محکم مقاومت، مانعی بزرگ در مقابل گسترش نفوذ آمریکا در آن بخش از جهان بود، پایان بخشند. از آن زمان به بعد رابطه آمریکا با اسرائیل دستخوش یک تحول کیفی گشت. بدین معنی که تا آن زمان، اسرائیل " متحد" و یا " محافظ" منافع دولت های غربی به ویژه انگلستان و فرانسه بود. ولی بعد از پیروزی

نه به جنگ، نه به تحریم؛ مرگ بر امپریالیسم !

۵۹ مین... بقیه از صفحه آخر

هم در بخش تدارکاتی ارتش کار می‌کنند. استفاده از سربازان مزدور توسط نیروهای اشغال‌گر به صورت "سپر انسانی" بین نیروی دائمی ارتش آمریکا و شورشیان دائماروبه‌ازدید در عراق نیز انجام می‌گیرد. این سربازان به مثابه نیروی "ضروری" لازمند تا تعداد کشته‌شده‌گان ارتش آمریکا که در زمان نوشتن این مقاله به ۳۲۴۵ نفر رسیده‌است، بالاتر نرود. زیرا مزدوران کشته شده را در تعداد کشته شده‌گان به حساب نمی‌آورند.

آقای پرادو در مورد استفاده از سربازان مزدور هشدار می‌دهد. زیرا تعداد آنها در هیچ بخشی از ارتش منظم به حساب آورده نمی‌شود. متخصصین دیگری که در این بررسی شرکت داشته‌اند، اضافه می‌کنند که نفع این مزدوران و موسسه‌هایی که برای آنها کار می‌کنند، این است که عراق را در حالت جنگی مداومی قرار دهند. امری که باعث وجود جریان دائم کار برای آنها می‌شود. این می‌تواند توضیحی باشد بر گزارشاتی که توسط منابع عراقی در مورد سربازان مزدور درگیر در عملیات تروریستی، داده می‌شود. مستقل از ماموریت‌های پست و بدور از هرگونه قانون و انضباط، اکثر مزدوران غالباً از هدف ماموریتشان خبر ندارند و تمرکز آنها روی انجام وحشی‌گری برای دریافت دلار است.

پرادو خاطر نشان می‌کند که اکثر سربازان مزدور توسط شرکت‌های امنیتی آمریکا، که در ارتباط تنگاتنگی با وزارت دفاع آمریکا قرار دارند، استخدام می‌شوند. ارزیابی او این است که دستگاه مزدور رسانی به عراق حدود ۱۰۰ میلیارد دلار به مالیات دهنده‌گان کشورهای غربی تمام می‌شود.

اکثر مزدوران از آمریکای جنوبی به‌استخدام این شرکت‌ها درمی‌آیند و افسران مزدور از کشورهای اروپای شرقی و آفریقای جنوبی می‌آیند. این گزارش هشدار می‌دهد که این مزدوران در به‌کارگیری روش‌های شکنجه، خشونت و وحشی‌گری شدیداً آموزش دیده‌اند. آنها این روش‌ها را در مورد اهالی بومی نیز به‌کار می‌برند. به‌علاوه افسران سابق رژیم آپارتاید آفریقای جنوبی، مشغول آموزش‌دهی به نیروهای امنیتی مخفی و پلیس عراق هستند.

این گزارش همچنین نشان می‌دهد که تنها ۵٪ جنایات مرتکب شده توسط سربازان مزدور در عراق به محاکمه و دادگاه کشانده شده و محکومیت‌های بسیار سبکی در مقابل جنایات انجام گرفته‌شده‌شان، داشته‌اند.

www.uruknet.de/?p=31776

واقعیتهای رو شده و باید گفت که اسرائیل صلح نمی‌خواهد... سیاست خود داری از صلح هم اکنون به یک سیاست رسمی اسرائیل بدل شده‌است."

در زیر سه ترجمه‌ی کوتاه را در اختیار خواننده‌گان رنجبر می‌گذاریم. ترجمه اول در مورد استفاده از سربازان مزدور توسط اشغال‌گران در عراق است که نشان می‌دهد، جوانان کشورهای متجاوز امپریالیستی حاضر نیستند به گوشت دم توپ کلان سرمایه داران و نظام آنها تبدیل شوند و امپریالیستها قادر به جلب افکار عمومی کشورشان برای ترتیب دادن جنگ‌های ناعادلانه، نیستند. دو ترجمه‌ی دیگر خلاصه‌ی بخشی از عملیات مستمر تجاوزکارانه‌ی ارتش اسرائیل به فلسطین در شرایطی بود که گویا نماینده‌گان دو دولت می‌خواستند باهم به مذاکره بنشینند!! تو خود حدیث مفصل بخوان از این مجمل.

۱/۳ "ارتش‌های ائتلافی" را سربازان مزدور تشکیل می‌دهند.

۳۰ مارس ۲۰۰۷. گزارش اخیر سازمان ملل نشان می‌دهد که تعداد سربازان مزدوری که در عراق فعالند مرتباً افزایش می‌یابد و ارزیابی می‌شود که تعداد این مزدوران حرفه‌ای به بیش از ۳۰٪ رسیده باشد. بین ۳۰ تا ۵۰ هزار سرباز مزدور در عراقند که دومین نیروی بیشترین را بعد از اشغال عراق توسط آمریکا تشکیل می‌دهند. خوزه لونیز گومز دل پرادو، اسپانیایی و عضو تیم سازمان ملل در بررسی وضعیت سربازان مزدور، جمعه گذشته در جریان سفر به پرو گفت: "این وضعیت، نشان از استفاده بیش از پیش از نیروی مزدور دارد که باعث تعجب سازمان ملل شده‌است." او افزود آمریکا ۱۳۰ هزار نفر سرباز در عراق دارد و انگلستان ۱۰ هزار نفر.

گزارش منتشر شده این تیم سازمان ملل در مورد سربازان مزدور به کمیته‌ی حقوق بشر، نشان می‌دهد که نیروهای اشغال‌گر به‌طور فزاینده‌ای از سربازان مزدور در مناطق بحرانی نظیر افغانستان و عراق، استفاده می‌کنند. آقای پرادو که رئیس این تیم است می‌افزاید شکی نیست که سربازان مزدور بعداز نیروهای اشغال‌گر آمریکا، دومین نیرو هستند که وظایف حفاظت از منطقه‌ی سبز و مناطق دیگر بغداد را که تحت نظر آمریکا است، به عهده دارند. درحقیقت برخلاف اعتقاد عمومی و تبلیغات رسانه‌ها، این سربازان هم در خدمت جنگ و

کوچکترین عکس‌العملی از خود نشان نداد، بلکه کشورهای عربی نیز یکی بعد از دیگری کوچکترین کمکی به فلسطینیها نکردند. نتیجتاً انقلاب فلسطین که با نبرد الکرامه در ۱۹۶۸ شکل گرفته بود، چنان ضربه محکمی خورد که طبق گزارش بعضی تحلیل‌گران، هیچ‌وقت نتوانست خود را از پی آمده‌های جان‌گذاز آن رها سازد. در واقع پیشینه شکست انقلاب فلسطین که توسط رژیم‌های مرتجع خاورمیانه و متحدین امپریالیست آنها مهیا گشت، به واقعه "سپتامبر سیاه" سال ۱۹۷۰ می‌رسد. اچکار محقق و نویسنده کتاب "میوه شیرین شرقی" در این مورد چنین می‌گوید: "به‌هررو، سال ۱۹۷۰ ("سپتامبر سیاه") شاهد شکست سیاسی ناسیونالیسم رادیکال عرب بود، بدین معنی که آن هدف سیاسی که در حمله (و جنگ شش روزه ژوئن) ۱۹۶۷ برای آمریکا و اسرائیل به‌دست نیامده بود، بعد از سه سال (در سپتامبر سیاه) به‌طور موقت هم که شده، شکست نظامی آمریکا و اسرائیل را در نبرد الکرامه خنثی سازد. در سپتامبر سیاه ۱۹۷۰، ارتش اردن (با کمک "سیا" و موساد) آن بدیل و نیرویی را که فلسطینیهای مسلح (به شکرانه نبرد الکرامه) ساخته بودند، در خون خود غرق ساخت. در نتیجه سال ۱۹۷۰ سالی است که در آن، آخرین وارث و ثمره ناسیونالیسم رادیکال عرب ریشه کن گشت.

در واقع فاجعه "سپتامبر سیاه" آغاز پروسه‌ای است که در طول آن جنبش‌های رهایی‌بخش ملی (که در کشورهای مختلف جهان سوم به‌تدریج بعد از برگزاری "کنفرانس باندونگ" در اندونزی در سال ۱۹۵۵، شروع به رشد کرده و به یک ستون مقاومت بزرگ در مقابل نظام جهانی سرمایه تبدیل گشته بودند) یکی بعد از دیگری شکست خورده یا تضعیف شده و یا اخته گشتند.

بقیه دارد - ناظمی - ۳۱ مارس ۲۰۰۷

رنجبر آنلاین



از نامه های ... بقیه از صفحه آخر

همبستگی کارگران جهان با کارگران ایران
جا نزد.

جواب ما :

باتشکر از شما که با دقت به مطالب رنجبر
برخورد کرده و به نقد مطالبی که به نظرتان
درست نمی آید، می‌پردازید، برخورد ما به
تشکلهای کارگری جهان براساس ملاحظات
زیر است :

۱- تشکلهای کارگری که روی خط
درست مقابله با نظام سرمایه‌داری قرار
دارداشته‌باشند، دوستان استراتژیکی ما
هستند و پشتیبانی آنها از مبارزات کارگران
ایران براساس دیدگاه جهانی طبقه‌ی کارگر
صورت می‌گیرد. ما هرگونه پشتیبانی آنها
را از جنبش کارگری ایران با آغوشی باز
پذیرا هستیم. در شرایط فعلی به‌دلیل شکست
سوسیالیسم و گرفتار شدن بخش عمده‌ای از
جنبش کارگری متشکل به رفرمیسم و سازش
طبقه‌ای، تعداد تشکلهای واقعی کارگری
بسیار کم و تاثیر آنها در جنبش کارگری
جهان ضعیف است.

۲- تشکلهای کارگری که به دلیل خط
رفرمیستی و سازش طبقه‌ای رهبران آنها،
روی همکاری با نظامهای سرمایه‌داری
جهانی و یا کشوری حرکت می‌کنند، دوستان
استراتژیکی ما نیستند و ما خود را موظف
می‌دانیم که خط سازش‌کارانه‌ی رهبری
این‌گونه اتحادیه‌های کارگری را افشا کنیم
و تا آنجا که در توان داریم کارگران عضو
این اتحادیه‌ها را از افتادن به دام رهبران
سازش‌کارشان برحذر داریم.

اما باید توجه داشته‌باشیم که ، صرفنظر از
سیاست امپریالیستی در کشاندن جنبشهای
کارگری مستقل در کشورهای جهان سومی
باترفندهای ویژه به سوی خود و به کمک
اتحادیه‌های فوق‌الذکر، رهبران این اتحادیه‌ها
نیز در توافق با سیاستهای امپریالیستی،
برای حفظ رهبری تشکلهای زرد کارگری
در دست خود و در خدمت امپریالیسم و گول
زدن کارگران، مجبور به پشتیبانی از برخی
خواستهای کارگران - اعم از اعضای آن
اتحادیه‌ها و یا تشکلهای خارج از آنها -
می‌باشند. لذا آنان خود را تا حدی با خواست
کارگران هم سو نشان می‌دهند. در غیر این
صورت سریعاً مشتشان در برابر اعضاء
اتحادیه‌ها و کل جنبش کارگری جهانی
باز شده و بی اعتبار خواهند شد. در چنین
حالتی است که دفاع از برخی خواستهای
به‌حق کارگران توسط رهبران سازشکار
اتحادیه‌های زرد، ممکن می‌شود.

پس از نظر تاکتیکی و علازغم

نمودند.

۴- ادامه دیوارسازی در منطقه‌ی آزون و
جیوس.

۵- ادامه‌ی حکومت نظامی و توقیف ۷
غیرنظامی فلسطینی در ساحل غربی و
در مضیقه ماندن شدید مردم از نظر مواد
غذائی و بنزین در نوار غزه.

۶- ادامه به اسکان دهی در ساحل غربی و
جلوگیری از فعالیتهای کشاورزی در لهول
در ساحل غربی و ممانعت از رفتن کشاورزان
به روی مزارعشان، اشغال منازل در هبرون
برای دومین هفته‌ی متوالی.

گزارش : ۶۸ زن فلسطینی در محلهای
بازرسی زائیدند، ۳۳ بچه و ۴ مادر مردند.
۱۱ آوریل ۲۰۰۷ -

کمیسیون حقوق شهروندی مستقل فلسطین
گزارش داد که نیروهای مستقر اسرائیل در
صدها نقطه‌ی بازرسی در مناطق اشغالی
فلسطین، جلو دهها زن آستن را گرفتند.
نتیجه آن که ۳۳ طفل نوزاد و ۴ زن در آن
نقاط مردند.

این کمیسیون گزارش می‌کند که سربازان
اسرائیلی ۶۸ زن آستن را که به بیمارستان
و مراکز درمانی جهت وضع حمل روانه
بودند، مجبور کردند تا در نقطه‌ی بازرسی
بمانند.

همچنین شیوه‌ی کنترل خشن و عمل کرد
غیرقانونی سربازان اسرائیلی در محلهای
بازرسی باعث شده است تا غیرنظامیان
فلسطینی و از جمله زنان حامله با مشکلات
عدیده‌ای روبه رو شوند.

این گزارش مربوط به دوره‌ی : از شروع
انتفاضه‌ی مسجد قدس در ۲۸ سپتامبر ۲۰۰۰
تا ژوئیه‌ی ۲۰۰۶، می‌شود.

www.uruknet.info?p=32072



www.ranjbaran.org

به سایت

حزب رنجبران ایران

خوش آمدید

گزارش هفته‌گی مرکز حقوق بشر
فلسطین درباره تجاوزات اسرائیل
به حقوق بشر در سرزمینهای اشغال شده
فلسطین :

۲۲ تا ۲۸ مارس ۲۰۰۷ :

نیروهای اشغال‌گر اسرائیل (ن.ا.ا.) به جرایم
جنگی در سرزمین اشغال شده‌ی فلسطین
(س.ا.ف.) ادامه می‌دهند :

۱- ۴ فلسطینی توسط ن.ا.ا. و اسرائیلیهای
اسکان داده شده در س.ا.ف.، کشته شدند
که شامل ۱ چوپان در منطقه‌ی بیت اللحم
و ۳ فعال جنبش مقاومت در نابلس و جنین
می‌شدند.

۲- ۱۰ نفر غیرنظامی فلسطینی و از جمله ۵
کودک توسط ن.ا.ا. زخمی شدند: ۴ نفر در
دهکده‌ی بالعین در غرب رام‌الله و ۳ کودک
در اثر بمباران در باریکه‌ی غزه.

۳- ن.ا.ا. ۲۱ بار به مناطق فلسطینی پورش
بردند: ۳۷ فلسطینی و از جمله ۵ کودک را
در ساحل غربی رود اردن دستگیر نمودند.

۴- ن.ا.ا. در ساختن دیوار و ضمیمه کردن
خاک فلسطین به اسرائیل ادامه دادند: ۸۰
تکه در آزون و جیوس نزدیک کال کیلیا
و ۱۰ تکه در دهکده‌ی وادی رهال نزدیک
بیت اللحم.

۵- ن.ا.ا. در منطقه‌ی اشغالی حکومت نظامی
را به مردم تحمیل کرده و در پُستهای بازرسی
در ساحل غربی، ۸ غیرنظامی فلسطینی و
از جمله یک کودک را بازداشت نمودند. در
باریکه‌ی غزه، مردم کماکان از فقدان مواد
غذائی و بنزین به شدت در مضیقه افتاده‌اند.

۶- ن.ا.ا. به فعالیت اسکان‌یابی اسرائیلیان در
ساحل غربی ادامه دادند و اسکان داده‌شده‌ها
که منطقه هومش را قبلاً ترک کرده بودند،
دوباره برگشتند. ۳ منزل در بلا در شمال
شرقی تولکارم توسط ن.ا.ا. ویران شدند و
۱۰ تکه زمین نیز در این منطقه ضمیمه‌ی
خاک اسرائیل گشتند.

گزارش هفته‌ی ۲۹ مارس تا ۴ آوریل :

۱- ۴ فلسطینی توسط ن.ا.ا. در منطقه‌ی
اشغال شده به قتل رسیدند که شامل ۱ کودک
در ساحل غربی و ۲ کودک دیگر که قبلاً
زخمی شده‌بودند و ۱ فعال فلسطینی در
باریکه غزه.

۲- ۱۲ فلسطینی که ۳ کودک و ۱
روزنامه‌نگار را نیز شامل می‌شدند، توسط
ن.ا.ا. زخمی شدند و به ۷ نفر در دهکده‌ی
بالعین در غرب رام‌الله خسارت وارد شد.

۳- ن.ا.ا. ۲۴ بار به اجتماع فلسطینیان
حمله کردند و ۲۹ فلسطینی را که شامل ۱
کودک نیز می‌شدند، در ساحل غربی دستگیر

در بین کارگران برای اعتماد به رژیم نقش داشتند. پس کاملاً ضروری است که در حین دفاع از حقوق این افراد به نقد اشتباهاتشان هم پرداخت.

یک نکته دیگر که فکر می‌کنم برای برگزاری موفقیت آمیز مراسم روز جهانی کارگر حیاتی است حضور فعالین چپ و کمونیست در تجمعات می‌باشد. سال گذشته از سایر تشکلهای مدعی دفاع از کارگران به جز سندیکای شرکت واحد که خودش فراخوان تجمع را داده بود خبری نبود. کمیته هماهنگی اصلاً حضوری نداشت و کمیته پیگیری هم با پخش چند اعلامیه فقط به صورت سمبولیک حضور خود را اعلام کرد. هدف مرکزی من از نوشتن این نامه این است که از همه گروههای کمونیست بخواهم که این بار کمونیستها به صورت منسجم در مراسم روز جهانی کارگر حضور پیدا کنند. البته این یکپارچگی و هماهنگی نباید فقط محدود به روز کارگر باشد بلکه می‌تواند باید ادامه پیدا کند ولی روز کارگر می‌تواند سرآغازی بر این امر باشد.

جواب ما: باتشکر از نامه‌ای که فرستاده و پیشنهاداتی که کرده بودید

۱- به خاطر کمبودها مقداری از نوشته شما را حذف کردیم، بدون این که در محتوای نظراتتان تغییری داده باشیم. امید داریم با مطالعه‌ی مجدد نامه تان ما را درک بکنید.

۲- در شرایطی که در جنبش کمونیستی ایران تفرقه موجود است، سازماندهی تظاهرات روز اول ماه مه، در پرتو شعارهای واحد، امری ناممکن است. اما آن چه باعث شرکت در مراسم اول ماه می شود دیدگاه کلی نظیر ضرورت هم بستگی طبقه کارگر، ضرورت سازمان‌یابی طبقه کارگر در تشکلهای مستقل و چه بهتر سراسری خود، ضرورت دفاع از خواسته‌های فوری طبقه کارگر است که حزب ما در اعلامیه‌ی اول ماه مه آنها را مطرح ساخته است. اما ضرورتاً دیگر تشکلهای کارگری ممکن است همین خواسته‌ها را پیش نکنند. مادام که تشنت نظری و سازمانی در صفوف چپ موجود باشد، تشنت در شعارها امری عادی است.

۳- تشدید عمل کرد سرکوب گرانه‌ی رژیم نشان می‌دهد که امسال نیز از قبل خود را برای مقابله با برگزاری تظاهرات اول ماه مه آماده خواهد کرد. چون که به قول معروف "از کوزه همان تراود که در اوست". اگر رژیم مورد نفرت مردم و منفرد نبود، هرگز دست به این عمل نمی‌زد که کارگرانی را که در روز جهانی خود تجمع کرده و خواسته‌های خود را بیان می‌دارند،

مورد ضرب و شتم و دستگیری و

نهایت سعی شان را در جلوگیری یا سرکوب هر اعتراض یا تظاهرات به کار می‌گیرند. از این رو نباید به همان شکل‌های سالهای گذشته اکتفا کرد و درجا زد. سال پیش تعداد تجمع کنندگان نسبت به جمعیت کارگری تهران خیلی کم بود ولی رژیم نشان داد که تا چه حد از همان تعداد اندک وحشت دارد. در کمتر از یک ساعت بعد از شروع تجمع، نزدیک به دو برابر تجمع کنندگان نیروی مسلح به محل اعزام شدند.

نیروی سرکوب رژیم نشان داد که از تجمع روز کارگر درس گرفته است و هنگام تظاهراتی که در اعتراض به اعدام زنان در مقابل دفتر سازمان ملل قرار بود برگزار شود ساعتها پیش از آغاز تجمع در محل حاضر بودند تا قبل از جمع شدن جمعیت با معترضین به صورت منفرد برخورد کنند.

در خصوص شعارها و ماهیت تظاهرات هم باید سطح جنبش کارگری و مطالبات کنونی آن را در نظر گرفت. اینجا دو نوع انحراف ممکن است: یکی اینکه به شعارهایی که هیچ تضادی با حکومت ندارند و کمکی به افزایش آگاهی و اعتماد به نفس در کارگران و جلب متحدی نمی‌کنند نباید تسلیم شد. انحراف دیگر این است که شعارها را چنان افراطی نماییم که برای کارگران غیرقابل درک باشد و کمونیستها را از توده کارگر جدا کنند. فکر می‌کنم شعارهای مناسب باید در دفاع از آزادی تشکل، آزادی فعالان جنبش کارگری، افزایش حقوق، مخالفت با قراردادهای موقت و پیوند جنبش کارگری با سایر جنبش‌های مترقی، باشند.

همچنین هدف از تظاهرات نباید این باشد که فقط عده‌ای در خیابان جمع شوند و غوغا کنند. اگر مقصود غوغا کردن باشد اصلاً نباید به چنین تجمعی رفت. غوغا کردن کار ماهواره‌های لوس آنجلسی است که می‌خواهند از چهارشنبه سوری انقلاب درست کنند! کمونیستها باید از این فرصت برای افزایش آگاهی طبقاتی و پیوند با جنبش کارگری استفاده کنند و سعی کنند که آن را به جلو سوق دهند. در تظاهرات سال گذشته کارگران و دانشجویان دیدند که عمال رژیم چگونه با دروغ و فریب از یک طرف و باطوم و سرکوب از طرف دیگر به جنگ جنبش کارگری می‌روند. به علاوه این بار نباید حرف نیروی انتظامی یا هر وابسته رژیم را باور کرد و کوتاه آمد. در گزارش سال گذشته نحوه دروغ‌گویی و شیبادی نیروی انتظامی برای متفرق کردن کارگران را نباید از یاد برد که خود فعالین سندیکای شرکت واحد هم تا حدودی در توهم پراکنی

ناپیگیری رهبری آنها در دفاع از مبارزات طبقه‌ی کارگر دیگر کشورها و از جمله ایران، هرگونه دفاع ولو موقتی، مشروط و ناپایدار و حتا مزورانه‌ی آنها از مبارزات کارگران ایران، برای پیشبرد این مبارزات می‌تواند مفید واقع شود. اعلام همبستگی این گونه اتحادیه‌ها با اعلام همبستگی اتحادیه‌های راستین کارگری، فرقی کیفی دارد. مع‌الوصف، رد اعلام همبستگی کاملاً مشروط و حیل‌گرانه‌ی آنها با کارگران ایران، به بهانه‌ی این که اتحادیه‌های زرد هستند، افتادن به خلص‌گرانی در مبارزه‌ی طبقاتی و تحلیل نادرست از تضادها می‌باشد. ما اعلام همبستگی آنها را رد نمی‌کنیم ولی ماهیت ارتجاعی آنها را فاش می‌سازیم.

توجه داشته باشید که مبارزه‌ی طبقاتی از راههای پرفراز و نشیب و پیچ در پیچ تاریخی حرکت کرده و هرگز در خط راست نبوده است. مهم این است که استراتژیها و تاکتیکهای مبارزه، عیار هم‌سو نبودن باهم در برخی حالات، کلاً برای رشد و به پیروزی رسیدن مبارزه طبقاتی پرولتاریا یاری رسانند.

۳- در مقاله مورد نقد شما، هدف ما برجسته کردن ضرورت همبستگی کارگران جهان بود و نه خیال‌واهی داشتن نسبت به اتحادیه‌هایی که شما به‌درستی ماهیت زرد آنها را مطرح ساخته‌اید.

۴- در مورد این که آن دو اتحادیه‌ی جهانی روز ۱۵ فوریه را روز همبستگی با کارگران ایران اعلام کرده‌اند، حق با شما است. اما باید بپذیریم که به دلیل ضعف جنبش کمونیستی و فقدان سندیکاهای سرخ، این اتحادیه‌ها ظاهراً از بخش قابل ملاحظه‌ای از کارگران جهان "نمایندگی" می‌کنند. موفق باشید.

* * * * *

با سلام

با توجه به نزدیک شدن روز جهانی کارگر می‌خواستیم به نکاتی در این باره اشاره کنیم. نحوه برگزاری مراسم این روز می‌تواند نشانگر نسبتاً خوبی از درجه رشد جنبش کارگری باشد. در سالهای گذشته این مراسم هر بار پدافتمند تر و رادیکال تر شده و به یکی از عرصه‌های ابراز مخالفت با اساس حکومت تبدیل گشته است....

تظاهرات و اعتصابات معلمان سراسر کشور نشان داد که می‌توان انتظار یک حرکت خود جوش در مقیاس دهها هزار نفر را حداقل در تهران داشت. مسلماً نیروهای سرکوب حکومت هم بی‌کار نمی‌نشینند و

زندان قرار دهد.

۴- کسانی که در تظاهرات از شعارهای اولترا چپ استفاده می کنند، یا افرادی نادان در پیشبرد مبارزه طبقاتی هستند و یا از عاملان رژیم می باشند که برای برهم زدن تظاهرات آمده اند. کسانی هم که با شعارهای راست وارد گود می شوند، آنها نیز مستقیماً یا به طور غیرمستقیم عوامل رژیم اند. خواستهای کارگران در سال گذشته به قدری روشن است و در تظاهراتشان اعلام کرده اند که نمی توان از آنها طفره رفته و شعارهای آن چنانی داد! موفق باشید



گوشه‌ای از عملکرد اقتصادی حاکمان

... می باشد.

بخشی از تولیدات داخلی و آن بخش از تجارت که در دست عناصر ارشد رژیم و یا آقازاده‌های پرنفوذ قرار دارد اگرچه از ثبات نسبی بیشتری برخوردار است اما تنشهای کوچک و بزرگی را نیز همواره با خود حمل می کند. آن بخش از تولید و تجارت که به بخش خصوصی یعنی غیر خودیها مربوط می شود، در تلاطمی دائمی است.

گاه رشدی جهشی و با سود سرشار دارد، زیرا دسترسی به مواد اولیه داخلی و یا وارداتی و ابزار تولید، تصادفاً آسان می گردد و مدتی کوتاه پس از آن به دلیل رودرو شدن با موانع مختلف در مرز ورشکستگی قرار می گیرد. زیرا یک سرمایه دار بزرگتر و بانفوذتر، (به طور عمده از خودیها) برای به دست گرفتن آن رشته‌ی تولیدی و یا تجاری، به دلیل نفوذ در ارگانهای مربوطه، با صدور بخشنامه‌ای جدید که مانعی در تولید و یا فروش به وجود می آورد، امکانات را به سود خویش، فراهم می سازد. حتی دیده شده اتحادیه های صنفی با صدور بخشنامه ی اعلام کرده اند که صدور مجوز برای واردات فلان ماشین در صورتی ممکن است که حد اکثر ۱۰ سال قدیمی باشد. مدتی بعد ناگهان بخشنامه بعدی از کیسه رئیس اتحادیه خارج شده و ۱۰ سال به ۵ سال تقلیل داده می شود. در مورد دیگری پس از صدور مجوز ورود برای واردات مواد اولیه از طرف اطاق بازرگانی، تولید کننده اقدام به خرید کرده و پس از یک ماه کالا وارد گمرک ایران می شود. هنگام ترخیص و خروج از گمرک، ناگهان گواهی فلان اداره، تاییدیه ی وزارت بهداشتی، امضای فلان مسئول و...، "ضرورت" پیدا می کند. پس از چند ماه دوندگی و پرداخت رشوه های کلان، به مواد اولیه ای که به اواخر تاریخ مصرف خود رسیده و در مرز فاسد شدن است، اجازه ی خروج از گمرک داده می شود. کدام مقام دولتی مشابه این ماشین و یا این مواد را وارد کرده، یا چه کسی خواب نما شده است، در ظاهر بر کسی روشن نیست.

صدور کالاهای تولید شده در ایران به خارج از نظر کنترل و ثبات کیفیت و قیمت، به خصوص توسط بخشهای پائینی و

ماهها، بحثهای طولانی گاه دوستانه، گاه خصمانه جریان می یابد و بالاخره قانونی تصویب می شود. پس از ابلاغ آن مصوبه جهت اجرا، تفاسیر مجریان آغاز می گردد. دقیقاً به همان گونه که هر آیت الهی برای رساله نویسی، قرآن را به میل خود تفسیر کرده و با استخراج قوانین خواست خود، حکم صادر می کند، مصوبه های مجلس نیز از طرف هر فرد وابسته به قدرت و در هر سطحی از حاکمیت، بدون دغدغهی خاطر قابل تفسیر و تغییر می گردند. تعیین کننده این نیست که مجری وزیر باشد یا وکیل، آخوند مسئول اداره ی فلان کارخانه و یا شرکت باشد یا مدیرعامل بخشی از کارخانه یا شرکت. آنچه که مهم است این است که هر شخص یا گروهی در حوزه ی قدرت خود و نسبت به موقعیت و مقام خود با اعمال نفوذ و صدور بخشنامه، مصوبه ی مجلس قانون گذار جمهوری اسلامی را به میل خود تفسیر کرده، تغییر داده و در جهت منافع و قانون من در آوردی خود به اجرا در می آورد. این موقعیت و مقامها نیز دائماً دستخوش تغییر است و طولی نمی کشد که تغییرات اساسی در این قانون صورت می گیرد. چرا که انطباق قانون با تقسیم کار یاد شده در بالا، برای پیشبرد امور اقتصادی حضرات ضروری است به علاوه در اجرای قوانین، پشتوانه ی مالی و مقامی ضرورت درجه ی اول است که اگر چاشنی زد و بندها و باند بازیها را اضافه کنیم، به علل تغییرات دائمی قوانین حاکم بر تولید و تجارت ایران، پی خواهیم برد. یکی از بارزترین عملکردها سرمایه داران در این زمینه، عدم پرداخت مزدهای معوقه ی کارگران، عدم پرداخت شندرغاز مزد حداقل، امضاء گرفتن از کارگران بر روی کاغذهای سفید جهت اخراج آنان در صورت تشخیص کارفرما و

با کمی دقت می توان به خوبی دریافت که عملکرد حاکمیت در جمهوری اسلامی ایران تفاوتی قابل توجهی با عملکرد حاکمان جوامع کلاسیک شناخته شده ی سرمایه داری دارد. گرچه هرج و مرج اقتصادی و رشوه خواری و زدنی در تمامی کشورهای سرمایه داری امری رایج است. اما این وضعیت به بارزترین وجهی در ایران تبلور خود را یافته است که از مشخصه ی حاکمیت دین بر دولت و تمرکز افسارگسیخته در سرکوب و هرج و مرج شدید در بخش اقتصادی، می باشد.

در مجموع بورژوازی تجاری و صنعتی پایه و اساس ساختار حاکمیت را تشکیل می دهند که به خاطر حفظ و به دست آوردن سهم بیشتری از قدرت و ثروت، در جدالی دائمی با یکدیگر قرار داشته و متحد ممکن از همزیستی باهم اجتناب می ورزند. اگرچه به خاطر حفظ بقاء خود، از سازشهای مقطعی دریغ نمی ورزند، اما در درون، چه با لباس و چه بی لباس آخوندی، همچون گله ی گرگ، به شیوه ای استادانه و با تاسیس شرکت های کوچک و بزرگ گمنام و یا شناخته شده در داخل و خارج کشور در صدد دریدن یکدیگرند. علیرغم آنا رشی و فساد حاکم بر اقتصاد کشور، از مواد غذایی و نوشیدنی گرفته تا مسئله بهداشت و درمان، از صنعت و تکنیک گرفته تا مسائل خدماتی، همه و همه را آخوندها در دست و یا در کنترل خود دارند. دارو و لوازم پزشکی در دست گروهی خاص است. شکر در انحصار یک آیت الله و فرزند دلبندهش. کاغذ در دست عده ای دیگر. لوازم صوتی متعلق به آیت الله دیگر و گروه وابسته به این "حضرت". لوازم الکترونیک سهم تعداد دیگری شده است. تولید و واردات خودرو با قوانین ویژه ای در بد قدرت طیف بزرگتری است که با شیوه های زیرکانه سهم بندی شده است. تولید و واردات نوشابه تا حدی استانی و منطقه ای اداره می شود. حبوبات همین طور و... (البته این بدان معنی نیست که بخش خصوصی بی نصیب مانده است).

در ایران گرچه همانند دیگر جوامع سرمایه داری قوه مقننه، قضائیه و مجریه وجود دارد، اما هیچ ضمانت اجرایی برای مصوبه های آنها وجود ندارد. هفته ها و

یا میانی سرمایه، از بی‌ثبات‌ترین نوع صادرات بین‌المللی است. زیرا تهیهی مواد اولیه اگر از داخل باشد دائماً دستخوش تغییر قیمت و کیفیت است و اگر از منابع خارجی و وارداتی باشد، مرتباً با تغییر و تفسیر قانون واردات، روبه‌رواست و متعاقب آن تغییر کیفیت و قیمت کالاها!

نمونه دیگر مسئله تولید انرژی و تامین احتیاجات انرژی شرکتهاست. قطع مکرر و بی‌قاعدهی برق، باعث شده تا برخی از کارخانه‌ها با نصب ژنراتور، این کمبود را جبران کنند. اما مشکل تهیهی سوخت مشکل دیگری است که برمشکلات آنها افزوده می‌شود. از جمله این که در یک منطقه که دو کارخانه دارای ژنراتورهای مشابهی هستند، به نسبت رابطه‌ی کارفرمایان آنها با مقامات مسئول، یکی بیش از دو برابر دیگری سهمیهی سوخت دریافت می‌کند. طبیعی است آن‌که بیش از دو برابر سوخت دریافت داشته‌است، نصف آن را در بازار سیاه بفروشد و آن دیگری که کمبود سوخت دارد از بازار سیاه آن را می‌خرد. بدین ترتیب کالای مشابهی با دو قیمت وارد بازار می‌شود.

بر اساس قاعده‌ای عمومی، در هر کشوری بخش اساسی و ستون فقرات درآمد مملکت در پروسه تولید و تجارت، از طریق مالیات یا عوارض گمرکی تامین می‌گردد. درحالی‌که در ایران، تا دینار آخر از مزد و حقوق بگیران مالیات گرفته می‌شود، خزانه دولت کمترین سهم را از آن بخشی که در دست آقایان، آقازاده‌ها و وابسته‌گانشان می‌باشد، می‌گیرد. در عین حال تعیین مرزی میان مالیات سرمایه دولتی و خصوصی بسیار پیچیده است. اقتصاد ایران به لاشه‌ای تبدیل شده که لاشخورهای با هوشی به دریدن آن مشغولند. براین اساس - و در عمل - ارگانهای اساسی قدرت نه از قواعدی پیروی می‌کنند و نه ضابطه‌ای بر آنها حاکم است. باند بازی، زد و بند و رابطه‌وجه‌مشخصه‌ی قدرت حاکمه در ایران می‌باشد.

مسئله‌ی مالیات بندی نیز از این هرج و مرج مستثنا نیست: سکه بهار آزادی، بلیط و هتل مجانی در تایلند و کشورهای اروپای شرقی، رابطه‌ی تنگاتنگی با مالیات بندی پیدا کرده است. گویی که هر دوی آنها از مصوبات مجلس می‌باشد! کارفرما موظف است همزمان با دریافت نامه از اداره‌ی دارائی جهت رسیده‌گی به امور مالیاتی، اقدام به خرید سکه‌آزادی، تهیه‌ی بلیط هواپیما و کارت هتل نماید. زیرا که مسئول ممیزی و تیم او در اداره‌ی دارائی، بدون دریافت این رشوه‌ها، در محاسبه‌ی میزان مالیات

کارشکنی می‌کنند. و طبعاً میزان رشوه، یکی از فاکتورهای موثر در قیمت‌گذاری کالاهای تولیدی شرکتی در سال آینده خواهد بود. ممنوع الخروج کردن صاحب کارخانه خصوصی در موارد بررسیهای مسائل مالیاتی، امری عادی است.

کارخانجات تولیدی و بنگاه‌های تجاری به‌طور عمده، کم یا زیاد، هر کدام به نوعی بند نافشان به خارج بسته است. در شرایط امروزی این رابطه اقتصادی برون مرزی مانند سالهای بعد از ۵۷ تنها منحصر به اروپا و آمریکا نیست بلکه تا حدی جهانی شده و برخی از کشورهای گمنام آفریقائی را نیز در بر گرفته است. به این دلیل سفر به خارج جزئی از ملزومات کار شده است. بنا بر این اجازه خروج نیز به حربه‌ای برای اخاذی و کارشکنی تبدیل شده است.

کارخانه‌ای با سرمایه متوسط و حدود ۵۰۰ کارگر، زمانی موظف به پرداخت حدود ۳۰ میلیون تومان مالیات می‌گردد و همین کارخانه سال بعد با هزینه و درآمدی مشابه سال قبل، فقط به خاطر تعویض ماموران، باید ۱۵۰ میلیون تومان مالیات بپردازد! جدول محاسبه‌ی تعیین میزان مالیات و قیمت‌ها معمائی است که تنها با توسل به چاه جمکران می‌توان پاسخی برای آن یافت!

و اما این چرخه‌ی نامتجانس به همین نکات ختم نشده و بزرگترین صدمه را در درجه‌ی اول متوجه کارگران و زحمت کشان و سپس قشرهای مختلف خرده‌بورژوازی و سرمایه‌های کوچک می‌کند. زیرا هر اندازه که سرمایه‌های بزرگتر و با امکانات بیشتر باشند، اگر چه دولتی نیستند اما متعلق به حاکمین و اعوان و انصارشان می‌باشند، عرصه را برای استثمار بی‌رحمانه‌ی کارگران و زحمت کشان از یک سو و فشار به سرمایه‌های کوچک و متوسط خصوصی از سوی دیگر تنگتر می‌کنند.

در مورد فشار به کارگران و زحمت کشان، اوضاع کاملاً روشن است و اعتصابات مکرر کارگران، معلمان، پرستاران، دانش‌جویان و غیره نشان دهنده‌ی این است که تاچه حد حق این گروه‌های اجتماعی پای‌مال می‌شود. اما این سرمایه‌های بزرگ به‌خاطر بقاء و رشد خود، به بخش سرمایه‌های متوسط و کوچک نیز دائماً فشار می‌آورند. به‌طور مثال یکی از ارگانهای دولتی اقدام به خرید مقداری لوازم الکتریکی کرده است. پیشنهادات متفاوتی از شرکتهای فروشنده ارائه شد. ارزان‌ترین قیمت توسط یک فروشنده‌ی کوچک ارائه شد که سرمایه اش کمتر از ۴۰۰ میلیون تومان است. اما در مناقصه برنده نشد. قرار داد خرید با شرکت غول پیکری که قیمت‌های

پیشنهادی‌اش به مراتب گرانتر بود، بسته شد. یا کارگاهی برای توسعه‌ی کارش دوسال و نیم تلاش کرد تا موافقت اصولی برای گرفتن وام و وارد کردن لوازم مورد نیاز را به‌دست آورد. در لحظه‌ی آخر، با آن موافقت نشد. در حالی‌که شرکت مشابه دیگری که سرمایه‌ی بیشتری و رابطه دیگری داشت، هم موافقت برای وارد کردن آن لوازم را به دست آورد و هم توانست وام بیشتری بگیرد.

گمرکات کشور یکی از ابزارهای کلیدی در رشومگیری هستند (ما از معبرهائی که کالاهای قاچاق وارد کشور می‌شوند و حدود یک سوم واردات ایران را تشکیل می‌دهند صحبت نمی‌کنیم. بلکه موضوع گمرکات رسمی کشور است). در ظاهر گمرکات در سراسر ایران از قوانین و تعرفه‌هائی که مصوبات قوه مقننه در رابطه با مناسبات گمرکی است، پیروی می‌کنند. اما در عمل برای افراد و شرکتهائی که دستی در قدرت دارند، قانون چیزی جز خواستها و امیال آنها در رابطه با کسب سود و حفظ موقعیت اجتماعی آنها نیست. اگر تعرفه گمرکی کالائی قانوناً ۴۰٪ قیمت تمام شده کالا می‌باشد، برای این حضرات کاملاً اختیاری است. بدین معنی که در اکثر موارد ۰٪ می‌باشد. در واقع قیمت تمام شده کالا برای نور چشمی‌ها نزدیک به نصف قیمت تمام شده برای دیگران است. تعیین کننده این نیست که قانون چه ضوابط گمرکی را مورد تصویب قرار داده است، این گمرک است که در اختیار صاحب مؤسسه‌ی با نفوذ قرار دارد و باید مجری اوامر او باشد. تعرفه‌ها، عوارض و قوانین گمرکی تحت هر شرایطی و اکثراً تا ۰٪ مورد تبعیت هستند.

مجوز واردات و صادرات کالا، چه‌گونه‌گی قواعد و ضوابط آن، حربه برنده دیگری در حفظ و یا نابودی یک مؤسسه اقتصادی خصوصی است. نماینده گان وزارتخانه‌ها، متنفذین در اطاق بازرگانی، مسئولین اتحادیه‌ها و انجمن‌ها و.... بنا به ضرورت، به میل خود و یا با یک دستور شفاهی از "بالا"، دستورالعمل و شرایط جدیدی صادر کرده و در بعضی موارد دیده شده که قبل از ابلاغ کتبی به مورد اجرا گذاشته شده است. این‌که چه قراردادهائی بسته شده، چه میزان کالا در راه است که به بن بست ورود یا خروج خواهد خورد، با کرام الکاتبین است. و.... مثال در این مواد به اندازه‌ی زیاد است که نوشتن آنها مثنوی هفتادمن کاغذ می‌شود!

همان‌طور که در بالا ذکر کردیم، اگر چه به‌طور عام در کلیه‌ی حکومت‌های سرمایه‌داری، عناصر وابسته

رژیم سرمایه‌داری نیز هر فرد یا جریانی به نسبت سهمی که در قدرت و مکنیت دارد، در استثمارگری یا غارت و چپاول دستش باز است. لذا قانون جنگل "قوی‌ترین بهترین" به کاملی در ایران مصداق پیدا می‌کند! تنها درمان نیز برچیدن این نظام غارتگر و ستمگر و استقرار حاکمیت کارگران و زحمت‌کشان می‌باشد.

ح.عباسی

دست و پا بسته است، که حتی تعیین مرزی بین سرمایه‌دولتی و خصوصی را مخدوش کرده است. تولید و تجارت، (دو رکن اساسی در کشور) مسئله اقتصاد ملی، منافع دولتی، امنیت سرمایه و سرمایه‌گذاری طبق قوانین نظام سرمایه‌داری و... نیز در ایران در آنارشیسم کاملی پیش برده می‌شود. همان‌طور که بسیجی ۱۶ ساله در کوچه و خیابان جلو پیرزن ۶۰ ساله‌ای را تحت عنوان "امربه معروف و نهی از منکر" می‌گیرد، در

به رژیم از امکانات ویژه ای برخوردارند و سرمایه‌ها هرچه کلان‌تر باشند، از امکانات بیشتری در غارت و چپاول ثمره‌ی نیروی کار و منابع کشور برخوردارند. اما در ایران، نکات یادشده و نکات بی‌شماری نظیر آنها، شکل منحصربه‌فردی به حاکمیت داده است.

خلاصه این که ساختار اقتصادی در کشور سرمایه‌داری جمهوری اسلامی و مناسبات تولید و تجارت آن چنان گرفتار، مریض و

تاملی درباره مساله ملی در ایران و نظام جهانی سرمایه (امپریالیسم)

های گوناگون، معین و مشخص جغرافیایی به‌کار برده می‌شوند.

مارکس، انگلس و تعداد زیادی از فعالین درون انترناسیونال دوم منجمله لنین، در نوشته‌های خود عموماً از کار بردی که از مفاهیم "ملت" و "ملیت" در زبانهای انگلیسی و فرانسه متداول است، استفاده کرده‌اند. آنها از لغت "ملت" به منظور مشخص کردن اتباع یک دولت واحد خود فرمان که دارای اشتراک تاریخی و کشوری بوده‌اند، سخن گفته و از واژه "ملیت" به عنوان گروهی از مردم که دارای اشتراک اتنیکی مشخص بوده و بیک دولت - ملت واحد معین تعلق داشتند، استفاده کرده‌اند. بطور مثال، انگلس در سال ۱۸۶۶ طی مقاله‌ای در مجله "مشترک المنافع" به‌طور بارز و چشمگیر، فرق واژه‌ها و مفاهیم "ملت" و "ملیت" را شرح داده و گفت که ملیت‌های ساکن منطقه‌ی کوهستانی گل و ولش در بریتانیا با اینکه به دولت - ملت انگلستان (بریتانیا) تعلق دارند ولی با انگلیسی‌ها تفاوت دارند. این امر در مورد مردمان (ملیت‌های) برتون و گل و سل که در ایالات سلی و برتانی کشور فرانسه زندگی می‌کنند، نیز صدق می‌کند.

نکته سوم - شایان توجه است که رهبران و فعالین مشهور و شاخص انترناسیونال دوم به خاطر محدودیت‌های تاریخی خود از یک سو و وجود جو نسبتاً قابل توجه "اروپا محوری" در داخل احزاب سوسیال دموکراسی درون "انترناسیونال دوم" از سوی دیگر، درک و شناخت محدودی از وجود ملت‌ها و ملیت‌ها در اکناف جهان داشته و حتی منکر "ملیت" بودن مردمانی چون اسلواک

با عصر پیشا سرمایه‌داری (به‌کلی پرهیز کرده‌اند. لنین در مقاله معروف خود تحت عنوان "کارل مارکس" درباره شکل‌گیری ملت نوشت:

"در عصر بورژوازی ملت ثمره ضروری و شکل اجتناب‌ناپذیر کامل اجتماعی است. طبقه کارگر نمی‌تواند قدرتمند شود، نمی‌تواند به بلوغ دست یابد، نمی‌تواند حاکمیت خود را تحکیم بخشد، مگر از این طریق که خود را به صورت ملت - دولت در آورد."

نکته دوم - این که کلمه‌ی "ملت" و مفهوم آن نباید با مفهوم و واژه‌ی "ملیت" یکی فرض شود، زیرا تفاوت‌های اساسی با یکدیگر دارند و در اکثر کشورها به یک معنی به‌کار نرفته‌اند. مثلاً در زبانهای انگلیسی و فرانسه یک "ملت" معمولاً به معنی اتباع یک دولت - کشور خود فرمان و مستقل و لغت "ملیت" عموماً مختص جماعتی معین و دارای زبان مشترک ("خلق" و "یا" مردم") بوده است. در دوره سرمایه‌داری عصر جدید اکثر ملت - دولت‌های جهان (مثل "ملت" آمریکا، "ملت" انگلستان، "ملت" هندوستان، "ملت" افغانستان، "ملت" عراق، "ملت" ایران و...)، تک فرهنگ، تک زبان، تک دین و مذهب، تک نژاد و ... نیستند.

ملت - دولت ایران به عنوان یک واقعیت واحد ملت - دولت کشوری است در جهان امروز، مثل اکثر ملل - دول جهان که فوقاً به برخی از آنها اشاره کردیم، با زبان، دین، مذهب، نژاد و رنگ پوست خاصی تعریف و مشخص نمی‌شود. بلکه در تعریف ایران به عنوان یک ملت - دولت کشوری واحد مولفه

در آمد پیش از اینکه به چگونگی مساله ملی در ایران و نظام جهانی سرمایه‌پدازم، توجه علاقه‌مندان را به شش نکته در این مبحث معطوف می‌دارم.

نکته اول - در این مبحث من عموماً از واژه "ملت" و واژه‌هایی منتج از آن مثل ملیت، احزاب ملی، ملی‌گرا و... استفاده کرده و عمداً از استفاده واژه "قوم" و واژه‌های مشتق از آن پرهیز کرده‌ام. زیرا این واژه‌ها و مفاهیمی چون قومی‌گرایی، نهادهای قومی، قومیت و... و استفاده از آنها به دوران پیشا سرمایه‌داری تعلق دارند و ما امروز در مرحله‌ی پیش‌رفته‌ای از سرمایه‌داری که پانصد و اندی سال از عمر آن می‌گذرد، زندگی می‌کنیم. در این مرحله از توسعه، در جوامعی که در آن مناسبات سرمایه‌داری رواج پیدا می‌کنند (امروز این مناسبات به جهت تشدید روند جهانی‌تر شدن سرمایه‌پداز در سی و اندی سال گذشته - تحقیقاً در ۹۵ درصد کل جهان حاکمیت پیدا کرده است)، اشتراک گروهی نیز به تدریج از "قوم" و "ایل" به "ملت" و "ملیت" تکامل می‌یابد. مروری به متون کلاسیک فلاسفه سیاسی و اندیشمندان قرون نوزدهم و بیستم اروپا (از امانوئل کانت و هگل گرفته تا مارکس، انگلس، لنین و...) و ایران در نیمه دوم قرن نوزدهم و دوره انقلاب مشروطیت (مثل ملا هادی سبزواری، آخوندزاده، میرزا آقاخان کرمانی، تقه‌الاسلام تبریزی و...) نشان می‌دهد که آنها از واژه ملت و ملیت و جایگاه آنها در زندگی بشر صحبت کرده و از به‌کار بردن واژه "قوم" و "اقوام" (مگر در رابطه

ها، بوهمی ها و موراودی ها، صرب ها، کرووات ها، سلون ها، اوکرائینی ها، رومانیایی ها و در داخل منطقه اروپا، بودند.

ولی با رشد فعالیت بلشویک ها در نیمه دوم دهه‌ی ۱۹۱۰، اشتعال شعله های جنگ جهانی اول (۱۹۱۴-۱۹۱۸)، فروپاشی و مرگ انترناسیونال دوم، پیروزی بلشوک ها در انقلاب اکتبر ۱۹۱۷، تاسیس انترناسیونال سوم در سال ۱۹۱۹ و برگزاری "کنگره‌ی خلق های خاور در باکو" در سال ۱۹۲۰، درک و شناخت کمونیست ها از مساله‌ی ملی و مضامین مربوط به آن، چون ستم ملی و حق تعیین سرنوشت ملی، عمیقتر و جهان مدارانه تر گشت. درست است که شرکت کننده‌گان در کنگره‌ی ورسای (که بلافاصله بعد از پایان جنگ جهانی اول توسط دولت های پیروز در جنگ - آمریکا، فرانسه، انگلستان و ... - در پاریس تشکیل یافت) به حق ملل در تعیین سرنوشت خویش رای مثبت دادند ولی آنها این اصل را فقط محدود به ملت های اروپایی دانسته و ملت های چین، هندوستان، ویتنام و ... را واجد شرایط محسوب ندانستند. شرکت کننده‌گان در کنگره‌ی ورسای که نمایندگان استعمارگران کهن (انگلستان، فرانسه و ...) و امپریالیستهای نو بر خاسته (آمریکا، ژاپن و ...) بودند، علنا گفتند که کشورهای آفریقا و آسیا و اقیانوسیه و ملیت های ساکن این کشورها واجد شرایط برای کسب حق تعیین سرنوشت ملی نیستند، زیرا آنها به سرزمین های " غیر متمدن " و یا " نیمه متمدن " و "عقب مانده " تعلق دارند.

در تقابل شدید با مصوبات کنگره‌ی ورسای، بلشویک ها با تاکید روی مسئله ملی، حق تعیین سرنوشت ملی را شامل کشورهای آسیا و آفریقا و اقیانوسیه دانسته و حمایت کارگران و احزاب کارگران و احزاب کمونیست از مبارزات رهایی بخش ملی را که در آن دوره (۱۹۱۷-۱۹۲۰) در کشورهایی چون ایران و چین و ویتنام شعله ور گشته بود، ضروری دانستند.

نکته چهارم - امروز بعد از گذشت نزدیک به نود و چهار سال از انتشار مقالات معروف لنین درباره مسئله ملی و اصل حق تعیین سرنوشت ملی بخش بزرگی از مردمان جهان، اکثر نیروها و سازمانهای سیاسی و جنبش های وسیع اجتماعی به سوی پذیرش این اصل، احترام به تنوع و تکثر ملی، فرهنگی، مذهبی و نژادی پیش رفته و راه‌برد یکپارچه‌گی، همبستگی و یک سان سازی ملت - دولتی را در اتحاد داوطلبانه ملیت های ساکن هر کشوری، بدون دخالت نظام جهانی سرمایه (امپریالیسم) می‌دانند.

در ایجاد و تامین و بقای یک ملت - دولت یکسان واحد، راههای توسل به اهرمهایی چون انکار، ستم و کاپیتولاسیون فرهنگی، زبانی و مذهبی، تهاجمات نظامی کار آرایبی خود را پیش از پیش از دست داده اند. نکته پنجم - در جهان کنونی، از ۲۰۰ کشور عضو سازمان ملل متحد، نزدیک به ۱۵۰ کشور کثیرالملله و چند فرهنگی محسوب می‌شوند. در رشته‌های مختلف جامعه‌شناسی، به‌ویژه در حیطه‌ی تبارشناسی و اتنولوژی، این نوع کشورها را "هتروژنیک" (چند فرهنگی و کثیرالملله) می‌نامند. ایالات متحده (در آمریکای شمالی)، هندوستان (در جنوب آسیا) و روسیه (در اروپای شرقی) چند فرهنگی ترین و متنوعترین کشورهای هتروژنیک می‌باشند. در تقابل روشن با این نوع کشورها، ما کشورهایی مثل ژاپن و کره شمالی (در شرق آسیا)، سومالی (در شرق آفریقا)، پرتغال (در جنوب اروپا)، آلمان (در اروپای مرکزی) و لهستان (در اروپای شرقی) را داریم که در بین کشورهای هوموژنیک (تک فرهنگی و تک ملیتی) همگون ترین، تک فرهنگی ترین کشورها در جهان محسوب می‌شوند. ایران در مقام مقایسه با کشورهای هم‌جوار خود مثل هندوستان و پاکستان و افغانستان (ولی بر خلاف لبنان، سوریه، ترکمنستان، آذربایجان و ارمنستان) یک کشور هتروژنیک به حساب می‌آید.

نکته ششم - ایران به عنوان یک کشور هتروژنیک، مسکن ملیت های متنوع فارس، ترک، کرد، عرب، لروبختاری، بلوچ، ترکمن، گیلک، مازنی، هزاره و افغانی، ارمنی، آسوری و عبرانی و است. این ملیت ها ضمن داشتن وجوه اشتراک انتیکی (مانند زبان، فرهنگ، خلیقات و ...) وجوه " اشتراک کشوری " ملت - دولتی و تاریخی را نیز با هم دارا می‌باشند که زندگی مشترک، همبستگی آنها را در طول تاریخ پر از فراز و نشیب ایران میسر ساخته است. آنها بعد از امواج مهاجرت ها (و گاه تهاجمات و یورش ها) قرن ها در سرزمین پیوسته‌ای در فلات کوهستانی و آفتاب زده‌ی ایران ساکن گشته و هر یک به نوعی در راه پیشرفت و تکامل جامعه بشری ایران و عموماً استقرار استقلال، آزادی و عدالت اجتماعی مبارزه کرده و حق و هویت ایرانی بودن را کسب کرده اند. این ملیت های متنوع (چه آنهایی که در " اکثریت اند " و چه آنهایی که در " اقلیت اند "، چه آنهایی که بیشتر از دو هزار سال و یا هزار سال ساکن ایران بوده اند و چه آنهایی که در پانصد سال اخیر ساکن ایران شده اند) در نتیجه‌ی جان‌فشانی ها و

مبارزات خود، درخت کهنسال ایران را به عنوان یک ملت - دولت واحد خود فرمان، آبیاری کرده اند و امروز باید همه‌ی آنها از حقوق برابر، به‌ویژه در مسایل ملی و فرهنگی، برخوردار باشند.

با در نظر گرفتن نکات ششگانه فوق تمرکز سخن را از این به بعد روی بررسی ستم ملی و نظام جهانی سرمایه می‌گذاریم.

ستم ملی، حق تعیین سرنوشت و نظام جهانی سرمایه

این یک واقعیت تاریخی است که ستم ملی (مضمون اصلی مسئله ملی) در ایران توسط دولت های متمرکز و مستبد از دیر باز موجود بوده و در صد سال گذشته با گسترش مناسبات سرمایه داری به‌ویژه در حیطه های تبادل کالا، به شدیدترین وجهی توسط حاکمان رژیم پهلوی و سپس جمهوری اسلامی اعمال گشته است.

به موازات ازدیاد ستم ملی، بیداری ملی و مبارزه در راه احقاق حقوق فرهنگی و ملی نیز از سوی ملیت های مختلف ایران به‌تدریج بعد از دوره‌ی انقلاب مشروطیت، در صحنه سیاسی ایران بروز و رشد یافت. پیروزی انقلاب اکتبر ۱۹۱۷ در روسیه و به رسمیت شناختن " حق ملل در تعیین سرنوشت خویش " زمینه را برای رشد بیشتر مبارزات ملیت های متنوع ساکن ایران مهیا ساخت. بعد از پایان جنگ جهانی دوم مبارزات ملیت گرایی در راه رفع ستم ملی و احقاق حقوق ملی، توسط سازمانها و احزاب متعلق به ملیت های مختلف ساکن ایران، تشدید یافت که تا انقراض سلسه‌ی پهلوی در انقلاب بهمن ۱۳۵۷ در گوشه و کنار ایران ادامه داشت.

بعد از انقلاب بهمن ۱۳۵۷ و تاکنون، احزاب و سازمانهای متعدد و متنوعی که طرفدار حق تعیین سرنوشت ملی و استقرار دولت های فدراتیو و خود مختار و مستقل برای ملیت های خود هستند، در صحنه سیاسی ایران حضور پیدا کرده اند و در دوره ۱۳۷۹ - ۱۳۸۵ تعداد آنها افزایش چشمگیری داشته است. در پرتو اوضاع متحول جهانی، به‌ویژه با در نظر گرفتن حرکت های آمریکا در خاورمیانه در شش سال گذشته (۲۰۰۱-۲۰۰۷) و حمله‌ی احتمالی نظامی آمریکا به ایران، چه راه حل هایی را می‌توان در مورد مسئله‌ی ملی در ایران ارائه داد.

به گمان نگارنده اتخاذ راه حل های مناسب و دموکراتیزه شده در جهت رفع هر نوع ستم ملی و اجرای اصل حق تعیین سرنوشت ملی برای ملیت های متنوع ساکن ایران از یکسو و حفظ همبستگی کشوری دولتی ایران از طریق ایجاد اتحاد داوطلبانه بین

معلمان ... بقیه از صفحه اول

نام بی مسمای "دولت مهرورزی" را برخورد نهاده و ۲۸ سال نابرابری و ظلم را به معلمان و خانواده هایشان تحمیل کرده است. ۲۸ سال است معلمان کشورمان باید به ادای زندگی کردن اکتفاکنند، چرا که حقوق و مزایای شان کفاف یک زندگی بخور و نمیر را هم نمی دهد. امروز معلمان در ایران به طور متوسط ۱۲۰ تا ۲۴۰ هزار تومان (با توجه به سابقه کارشان) حقوق می گیرند! اکثریت قریب به اتفاق این زحمت کشان متاهل و صاحب فرزند می باشند. با توجه به وضعیت اسفناک بی کاری در ایران اسلامی، معمولاً تنها یک نفر نان آور خانواده می باشد. حالا باید از مسئولان رژیم "مستضعف پرور" اسلامی پرسید چگونه یک خانواده ی ۴ نفره با این درآمد، هم باید اجاره خانه بدهد و هم زندگی خود را تامین بکند؟

در حالی که بنابر آمار روزنامه های خود رژیم "خط فقر در تهران ۴۰۰ هزار تومان است" (روزنامه کارگزاران)

نتیجتاً، تمام معلمان تهرانی باید با درآمدی روزگار بگذرانند که بسیار پائین تر از خط فقر تعیین شده است. باید توجه داشت که معلمان شهرستانی و روستائی نیز از وضعیت بهتری برخوردار نیستند. اگر خط فقر در شهرستان ها پائین تر است درآمد آنان نیز به همین نسبت پائین تر می باشد.

بر این مشگلات، وضعیت بسیار بد مالی دانش آموزان و خانواده هایشان، مدارس کاملاً کهنه و نیمه ویرانه، امکانات بسیار ابتدائی برای شاگردان و معلمان را هم بیافزائید، تا متوجه عمق فاجعه بشوید. الحق که خمینی راست گفت که "این مملکت مال پا برهنه ها است!" اما به این مفهوم که فقط بد بختی و فلاکت اش به آنها تعلق دارد. درآمد های گاز و نفت اش، استثمار نیروی کار ارزان اش و ثروتهای دیگر ایران مال سرمایه داران و روحانیت است. نام این را هم می گذارند عطوفت اسلامی! و "حکومت عدل علی!"

خواست معلمان و دبیران کشورمان تنها شامل مسائل معیشتی و صنفی نمی گردد. نظام آموزشی ایران نظامی عقب مانده و ارتجاعی و ناسازگار با زمانه خویش است. جعل تاریخ به نفع روحانیت، انتشار خرافات و دروغ در خدمت تربیت نسلی تطمیع شده و مذهبی، سیاست حاکم بر نظام آموزشی ایران می باشد. در زمینه ی تربیتی، جمهوری اسلامی نظام تربیتی مبتنی بر خشونت و نابرابری مابین زن و مرد و دختر و پسر را ترویج کرده و عملاً به باز تولید روابط اجتماعی عقب مانده جامعه یی می پردازد

که پایه هایش بر تبعیض و تزویر

می سازد، عدم وجود تشکل مستقلی است که از درون طبقه و برای منافع طبقاتی خود کارگران و زحمت کشان مبارزه کند. متأسفانه این وضعیت در تاریخ معاصر طبقه ی کارگر ایران قاعده ای است کم استثنا. این بی تشکلی حاصل سرکوب بی رحمانه رژیم های سرمایه داری حاکم بر ایران، اختناق و جلوگیری از رشد آگاهی طبقاتی در میان کارگران و زحمت کشان، نفوذ گرایشات "کارگری" وابسته به طبقات دیگر، در پوشش اتحادیه ها و اصناف دست نشانده و وابسته به دولت های حاکم بوده است. در مقابله با این تمهیدات، کمونیست ها و پیشتازان کارگری هزینه ی سنگینی را پرداخته اند تا بتوانند پرچم مبارزاتی مستقل زحمت کشان ایران را همچنان در اهتزاز نگاه دارند.

یکی از مهم ترین دوره های مبارزاتی کارگران و متحدان شان، شرایط فعلی است که ما در آن قرار داریم. کارگران، معلمان، زنان و دانشجویان ایران در برابر تهاجم گسترده ی مار چند سر سرمایه داری اسلامی از خود مقاومت نشان می دهند و برای خواسته های خویش مبارزه می کنند.

در حالی که رژیم اسلامی در خارج از مرز های ایران و در برابر امپریالیسم جهانی سیاست "عطوفت اسلامی" را پیشه کرده و در پی ربودن دل بلر و جورج بوش، کیسه ی سخاوت الهی را گشوده و ملوانانی را که مدعی است به آب های ایران تجاوز کرده اند به امپریالیسم فرتوت "بریتانیای کبیر" هدیه می کند. در همان حال در داخل کشور شمشیر را در برابر شکم های گرسنه ی کارگران و معلمان از رو بسته و نفس کش می طلبد.

هر مخالفتی را با چماق سرکوب و زندان و اخراج پاسخ می گوید. از جمله این که عابدی، معاون سیاسی امنیتی استاندار همدان، در پی دستگیری معلمان در آن شهر، اظهار می کند: "اعضای دستگیر شده به هیچ وجه صلاحیت عضویت در کانون صنف معلمان را نداشته و فاقد اعتبار قانونی هستند."

و یا "در بازرسی از محل نشست های این گروه صنفی، پنج هزار نسخه اعلامیه زمان اعتصاب ها توام با تهدیداتی علیه نظام کشف و ضبط شد."

و بلا فاصله ادامه می دهد: "نظام مقدس جمهوری اسلامی به هیچ وجه عنوان مقام شایسته "معلم" را بر این افراد نخواهد نامید." (ایرنا)

این واکنش یکی از مقامات رژیم است که

این ملیت ها از سوی دیگر، یکی از پیش زمینه های اساسی برای ایجاد جامعه ای دموکراتیک و آباد و آزاد از نظام جهانی سرمایه در ایران می باشد. بورژوازی ایران (چه در حاکمیت و چه در اپوزیسیون) هم از نظر تاریخی و هم از نظر سیاسی و هم به خاطر وابستگی به نحله های مسلکی و عقیدتی اروپا مدارانه و یا مذهبی، قادر به ایجاد آن پیش زمینه نیست. در نتیجه این وظیفه تاریخی و مبرم بدوش نیروهای کمونیست، برابری طلب، دموکراتیک و استقلال خواه می افتد که در رابطه با آینده ی ایران راه خود را از جناحها و سازمانهایی مثل "محافظه کاران" و "اصلاح طلبان" در قدرت از یکسو و یا سلطنت طلبان، جمهوری خواهان، جبهه ملی ها و از سوی دیگر، جدا کرده و با مواضع آنها به ویژه در رابطه با عملکرد نظام جهانی سرمایه و در راس آن آمریکا، مرزبندی شفاف بنمایند. بدون تردید نیروهای برابری طلب و در راس آنها کمونیستها، همراه با نیروهای دموکراتیک و استقلال خواه ایران که خواهان قطع و دفع هر نوع ستم و استثمار طبقاتی و گسست قطعی و نهایی پیوندهای وابستگی از محور نظام جهانی سرمایه هستند، باید برای تحقق آزادیها و خواسته های ملیت های متنوع ساکن ایران بر اساس یک مشی دموکراتیک - مشارکتی و مشورتی مبارزه کنند. از طرف دیگر، این نیروها در حین مبارزه برای تحقق آزادیهای ملی و اصل حق تعیین سرنوشت، باید مجدداً پدیده فلاک بار شوونیسم را نیز دقیقاً به حساب آورده و علیه آن به مبارزه و افشاگری برخیزند. زیرا به نظر نگارنده حق تعیین سرنوشت و کسب آزادیهای فرهنگی و ملی در تعارض آشکار و آشتی ناپذیر با پدیده و عملکرد شوونیسم که سالها توسط خود رژیم های پهلوی و جمهوری اسلامی در ایران ترویج و تبلیغ شده است، می باشد. به ویژه اگر توجه کنیم که بروز پدیده شوونیسم رایج در عصر بعد از پایان دوره "جنگ سرد" و عروج آمریکا به قله ی نظام جهانی سرمایه، رابطه ی تنگاتنگی با تشدید پروسه ی جهانی شدن سرمایه و شیوع تئوریهای ویران ساز و خانمان سوزی چون "پایان تاریخ" و "برخورد تمدنها" تسلط نئوکانهای حاکم در دولت بوش، داشته و اساساً از عوارض گلوبالیزاسیون سرمایه که درسی سال گذشته پروسه آن تشدید یافته است، محسوب می شوند.

ادامه دارد. ر. ناظمی

استوار است. مربیان و معلمان با این نظام در تضادی آشکار قرار دارند. ترویج علم و دانش و بالا بردن سطح آگاهی دانش آموزان عملاً، با سیاست حاکم بر آموزش و پرورش در ایران، غیر ممکن شده است. معلمان خواستار تغییر نظام ضد آموزشی کنونی و برقراری نظامی مبتنی بر رشد و آگاهی دانش آموزان و متناسب با پیشرفت های علمی می باشند.

در برابر این خواسته های اولیه ای انسانی و به حق، رژیم اسلامی جنبش اعتراضی معلمان کشور را متهم به زیاده خواهی و یا وابستگی به بیگانه می کند. در جای دیگری آنان را متهم به سرنگونی و به خطر انداختن امنیت ملی کرده و حتی گستاخی و ددمنشی را تا بدان درجه رسانده اند که آقای علی اکبر باغانی، دبیرکل کانون صنفی معلمان را در مقابل چشمان حیرت زده دانش آموزانش دستگیر کرده و راهی زندان می کنند. تمامی این رفتار ها از سوی رژیم ضد بشری اسلامی در راستای سرکوب جنبش معلمان و ایجاد ترس و وحشت در میان آنان است، تا معلمان مبارز ایران را وادار به سکوت نمایند.

معلمان اما به جای سکوت و تن دادن به آنچه رژیم سرمایه برایشان آفریده و به آنان تحمیل کرده، به پا خاسته اند و برای آگاه سازی جامعه از اوضاع درناک شان از مدارس بیرون زده اند. واکنش رژیم در برابر خواسته های به حق معلمان و تظاهرات مسالمت آمیز آنان هم، تا به حال چیزی جز بی حرمتی، تهدید به اخراج، ضرب و شتم، دستگیری و زندان نبوده است. توجه کنیم:

"آنچه در بهارستان گذشت: بعد از ظهر دیروز یک مقام آگاه در نیروی انتظامی در گفت و گو با خبرنگار اعتماد دستگیری و انتقال حداقل ۵۰ نفر از معلمان به بازداشتگاه را تایید کرد. معلمان بعد از شنیدن نتایج جلسه روز سه شنبه میان سران تشکل های معلمان با مجلس و مقامات دیگر به میدان بهارستان آمدند تا بار دیگر مقابل درب شمالی ساختمان نوساز مجلس حاضر شوند.

به گفته یکی از معلمان در جریان این اتفاق تقریباً همه سران تشکل های فرهنگیان بازداشت شدند. محمود بهشتی، اکبر باغانی، علی پورسلیمان، محمد داوری، قشقاوی و اکبری از جمله فعالان صنفی بازداشت شده صبح چهارشنبه در پیاده روهای اطراف مجلس بودند. در تحولی دیگر صبح روز چهارشنبه در پی احضاریه بی که توسط شعبه نهم دادرسی کارکنان دولت جهت حضور در دادگاه برای علیرضا هاشمی

دبیرکل سازمان معلمان ارسال شده بود، هاشمی قبل از حضور در میدان بهارستان دستگیر شد." (روزنامه اعتماد، پنجشنبه ۲۴ اسفند ۱۳۸۵)

تصور رژیم از دستگیری معلمان محدود کردن آن به تهران و خاموش کردن صدای اعتراض آنان بود. اما برخلاف آنچه سرکوبگران اسلامی انتظار داشتند، جنبش اعتراضی چون بر مردم تکیه داشت و از آنجا که از حقوق واقعی معلمان دفاع می کرد در میان فرهنگیان از استقبال وسیعی برخوردار گشته و دامنه ای اعتراضات و مخالفت های معلمان به شهر های دیگر نیز کشیده شده و موجب به وجود آمدن موج جدیدی از اعتراضات گشت. "به گفته آقای باغانی دبیر کل کانون صنفی معلمان تهران " شاید بیش از ۱۰۰ هزار نفر در سراسر کشور در این تجمع ها، در سالنهایشان، مثلاً در اردبیل، یزد، کرمان، اصفهان، بخصوص کرمانشاه و مشهد شرکت داشتند." شک های اولیه ای معلمان دیگر شهر های ایران که آیا چنین راه کارهایی اصولاً به حال معلمان مفید خواهد بود یا خیر، با سرکوب این اعتراضات توسط رژیم و اظهارات تحریک آمیز وزیر آموزش و پرورش به یقین مبدل شد و جنبش توده ای اوج گرفت."

وزیر آموزش و پرورش در واکنش به اخباری مبنی بر دستگیری تعداد قابل توجه معلمان معترض که صبح امروز در مقابل مجلس و وزارت آموزش و پرورش تجمع کرده بودند، گفت: من از دستگیری معلمان اطلاعی ندارم و به دلیل عدم اطلاع، چنین موضوعی را به طور کامل تکذیب می کنم." به گزارش خبرنگار ایلنا، محمود فرشیدی، وزیر آموزش و پرورش، در اولین نشست خبری خود با خبرنگاران، ۱۶ ماه پس از تصدی پست وزارت در واکنش به موضوع دستگیری معلمان و برخورد نیروی انتظامی با آنان، گفت: شرایط کشور به گونه ای است که می خواهند در آن التهاب ایجاد کنند و انتشار خبر دستگیری حدود هزار معلم در نظامی که افتخارش مردم سالاری دینی است، تنها با هدف مخدوش کردن چهره نظام صورت می گیرد."

گسترش مخالفت های گروهی به شهرستان ها، اوج خود را فعلاً در همدان و کردستان تجربه می کند که در آنجاها نیز واکنش مسئولان دولت "مهرورز" بگیر و ببند بوده که موجب دستگیری و زندانی شدن حداقل ۴۰ معلم شده است. این در حالی است که مدارس در مناطق ذکر شده به حالت نیمه تعطیل در آمده اند.

موانع و مشکلات جنبش معلمان ابتدا به ساکن می توان از درد مشترک سخن گفت. دردی که تمام حرکت های کارگری و جنبش های مشابه با آن دست و پنجه نرم می کنند. نبود تشکل های مستقل طبقاتی که نمایندگی واقعی طبقه یا قشر خود باشند همچنان احساس می گردد. تشکل هایی که با تکیه بر توان خود زحمت کشان و در ارتباط تنگاتنگ با دیگر سازمانهای طبقاتی، به وجود آمده و برای تحقق اهداف صنفی و سیاسی خود، در پیوندی فشرده با جنبش کارگران ایران، مبارزه کنند.

تشکل های موجود مانند "انجمن های صنفی معلمان" و "شورای هماهنگی تشکلهای صنفی فرهنگیان" که شکل و قالب آنان ناروشن بوده و تصمیم گیرنده گان شان هنوز بند نافشان را از دم و دستگاه های دولتی نبریده اند، بسیار شکننده است و در بزنگاه های سیاسی، آنجا که جنبش سراسری و همه گیر می شود، به واسطه ای سازماندهی شان، ناتوان از رهبری این اعتراضات بوده و در بدترین حالت در پی به سازش کشیدن آنان با رژیم خواهند بود.

تجربه مبارزات کارگری اخیر ایران و سندیکای شرکت واحد نشان می دهد تنها با تکیه بر پایه های کارگری و پا فشاری بر منافع طبقاتی کارگران می توان در برابر تهدید ها و توطئه های سرمایه داری مقاومت کرد.

معلمان ایران نیز با تکیه بر این تجربیات باید از این فرصت پیش آمده حداکثر استفاده را کرده و تشکل های مستقل و غیر دولتی خود را بنا نهند. امتیاز این تشکل ها این است که اولاً توسط خود معلمان به وجود آمده و از منافع خاص معلمان دفاع می کند. دوماً در حرکات تدافعی و تهاجمی تشکل معلمان، این نمایندگان معلمان هستند که با دولت به گفت و گو خواهند نشست و نه یک عامل و مهره سرمایه.

معضل بعدی معلمان ارتباط بسیار محدود آنان با کارگران و جنبش های کارگری به مثابه نزدیک ترین متحدان طبقاتی شان می باشد. با وجود اوج گیری جنبش معلمان و به علت عدم وجود یک تشکل مستقل و آگاه، هیچ تلاش جدی برای جلب کارگران و تشکل های کارگری حول درد مشترک صورت نگرفته است. اعلامیه های تشکل های کارگری در حمایت از جنبش معلمان، تنها

سود جستن و اندازم‌نگهداشتن" بسیار پر اهمیت خواهد بود. رژیم سعی در نفوذ و به تغییر مسیرکشاندن مبارزات معلمان دارد. اخیرا اطلاعاتی تحت عنوان "جمع‌کنندگی از معلمان ایران" منتشر گشته که هدفی جز ایجاد تشنت و اختلاف میان آنان نداشته است: " نامه ای با امضای "جمع‌کنندگی از معلمان ایران" درج شده در سایت کانون صنفی معلمان، هیچ ربطی به خواسته‌ها و اعتراضات به‌حق معلمان ندارد.

این نامه تلاش دارد هدف اعتراضات معلمان را دفاع آنها از مبانی سیاسی وایدئولوژیک حکومت وانمودکند. در اکثر ۳۱ بند این نامه معلمان را مسلمانان شیعه جعفری معرفی می‌کند که نگران بی توجهی مسئولان کشور نسبت به مسائل اعتقادی وتضعیف اعتقادات دینی مردم هستند و چون "معلم امر به معروف و نهی از منکر را از وظایف دینی خود می‌داند" از این مشکلات لب به شکوه گشوده‌است. در بند ۱۹ این نامه آمده است: "معیشت و منزلت معلم، شعار اصلی است که آن را جدای از دفاع از نظام مقدس جمهوری اسلامی و خون شهدا و حمایت از ولایت فقیه به معنی عمیق و دقیق کلمه نمی‌دانند."

در خلال طرح بخش محدودی از خواسته‌های معلمان، با این عنوان که "معلمان زیاد خواه نیستند، دنبال ثروت و جاه نیستند، برای پر کردن جیب خود نیامدند"، خواسته‌های رفاهی معلمان را تحقیر می‌کند. گویی بایستی ابتدا توضیح دهیم زیاد خواه وبه فکر مال اندوزی نیستیم که تازه مجاز باشیم یک زندگی در حد معمول را بخواهیم...." (از متن اطلاعاتی لطفا به نام معلمان ایران اطلاعیه ندهید - وبلاگ صدای اعتراض معلم)

معلمان مبارز با تکیه بر اتحاد و همبستگی و پافشاری بر خواسته‌های به‌حق خویش، بی شک به پیروزی‌هایی خواهند رسید. اما خیال واهی نباید داشته‌باشند که رژیم استثمارگر و ستمگر جمهوری اسلامی به کلیه‌ی خواسته‌های آنان جواب مثبت دهد. در این مبارزه آنان تنها نیستند. کارگران و زحمت‌کشان دیگر و کمونیست‌ها در کنارشان خواهند ایستاد.

۲۵ فروردین - مجید افسر



و پرورش و ارتباطاتی که با همکاران دارم و ... با وضع زندگی پدر کارگر و بیسواد من در آن سالها (که نامش را دوره طاغوت گذاشته ایم) دیده نمی‌شود و بلکه شرایط من بدتر نیز شده است چرا که با حقوقی به ظاهر بیشتر و شاغل بودن در دو نوبت رسمی و غیر رسمی، در تأمین هزینه‌های ادامه تحصیل فرزندانم وامانده‌ام و این نه تنها مشکل من، بلکه وصف حال عموم معلمانی است که در این کشور زندگی می‌کنند "

معلمان از آنجا که روزانه چندین ساعت در ارتباط مستقیم بادانش آموزان می‌باشند، می‌بایستی توان خود را برای روشننگری در میان محصلان، از هر طریق ممکن، و توضیح خواسته‌های به‌حق خویش به‌کار گیرند و سعی در حساس کردن آنان در حمایت از خواسته‌هایشان کنند.

دانش آموزان کنال ارتباطی معلمان با خانواده‌های خود بوده وبه بهترین شکل می‌توانند به جذب و بسیج خانواده‌ها بپردازند. چرا که کیفیت آموزشی و وضعیت معیشتی معلمان رابطه‌ای مستقیم با آینده‌ی فرزندان‌شان داشته و از این طریق می‌تواند خانواده‌ها را از شاهدان خاموش به مداخله‌کننده‌گانی با منافع معین تبدیل سازد.

کوتاهی در جلب دانش آموزان و از آنجا خانواده‌های آنان، به رژیم این فرصت را می‌دهد تا گناه تعطیلی مدارس و وقفه افتادن در تدریس را به گردن اعتراضات معلمان بیاندازد و خانواده‌ها را بر علیه معلمان و منافع واقعی فرزندان‌شان فعال سازد.

چشم انداز جنبش روبه رشد معلمان ایران امیدوار کننده است. اگر نتیجه‌ی این اعتراضات، به‌وجود آمدن تشکل (یا تشکل‌های) مستقل و غیر دولتی و متکی به خود معلمان و برای خود معلمان باشد می‌توان از موفقیتی چشم‌گیر صحبت کرد همپاری با کارگران، دانش آموزان و... ابتدا به ساکن از زاویه‌ی همبستگی وگسترش آن بسیار مفید خواهد بود.

مبارزه با تلاش‌هایی که سعی در جلوگیری از به ثمر نشستن اعتراضات معلمان و یا محدودکردن آن درچارچوب "نه سیخ بسوزد، نه کباب!" دارند از یک سو و حفظ هوشیاری خود براساس اصل "حق‌داشتن،

نتیجه‌ی ابتکار کارگران بوده و رهبران جنبش معلمان همچنان از درک این نکته که سرنوشت آنان با کارگران ایران همبسته است، عاجزاند لازم به تذکر است که منظور از همبستگی منافع طبقاتی کارگران و معلمان، نه یگانگی تشکل‌های مستقل آنان و نه این که معلمان و کارگران تشکل‌های خود را منحل کنند و تشکلی مشترک به‌وجود آورند. تنها پافشاری بر همبستگی آنان تاکید برمنافع مشترک است در مقابل سرکوب و استثمار حاکمان. منافعی که طبعاً با منافع مدیران و یا مسئولان ادارات آموزش و پرورش همسو نمی‌باشند.

در روان‌شناسی جامعه، این همسوئی منافع طبقاتی نادرست ارزیابی گشته و فرهنگ طبقاتی سرمایه‌داری همچنان مانعی بزرگ در نزدیکی زحمت‌کشان بوده و به باز تولید سنت بورژوائی نابرابری طبقاتی ادامه می‌دهد. بسیاری از معلمان خود را با کارگران هم سرنوشت ویا در یک جایگاه اجتماعی مشترک نمی‌دانند و از همین رو هم سرنوشتی و نزدیکی با این طبقه را نیز نمی‌جویند. بی شک می‌بایست با وجود مشکلات مشابه، نسبت به منافع مشترک طبقاتی، با این وارونگی به مبارزه پرداخت. اما نباید انگاشت این تفاوت‌ها از امروز به فردا و با بیانیه و قطعنامه از بین می‌رود. تا جامعه‌ی طبقاتی وجود دارد، اختلاف و تفاوت سطوح آگاهی نیز موجود است. این وضعیت به شکل گویائی در نوشته‌ی " درد دل یک آموزگار، هر سال دریغ از پارسال - وبلاگ آموزگار" ترسیم شده است: " دوستی می‌گفت سالها پیش را به خاطر می‌آورم (نزدیک چهار سال پیش) وقتی که پدرم بی تابی و ذوق و شوق و علاقمندی‌ام را به مدرسه رفتن دید، مرا در یک مدرسه ملی (همان مدارس غیرانتفاعی امروز) ثبت نام کرد و نزدیک به یک سال هم در آنجا تحصیل کردم. گرچه بعد از مدتی ناچار شد که به دلیل ناتوانی در تأمین شهریه، از ادامه تحصیل جلوگیری کند.

اکنون که مروری گذرا به آن سالها و مقایسه بین شرایط و امکانات آن روز کشورم و اوضاع و احوال امروز خودمان می‌کنم می‌بینم تفاوتی در وضعیت زندگی من تحصیل‌کرده که خود به شغل معلمی مفتخر هستم و به لحظات آشنایی با مسائل آموزش

گسترده‌تر باد جنبش‌های حق طلبانه توده‌ای علیه رژیم اسلامی !

از صفحات حزب رنجبران ایران دیدن کنید و نظرات خود را با ما در میان بگذارید

اما صبر تا به کی؟

طی هفته‌ی گذشته، جنبش دانشجویان علیه سرکوبگری رژیم، با دستگیری تعدادی از فعالان دانشجو در دانشگاه مازندران، اوج تازه‌ای گرفت. دانشجویان دیگری دانشگاه‌های ایران به ابراز همدردی با

دانشجویان مازندران برخاستند. عوامل سرکوب همانند اس.اس.های هیتلری و با گسیل موتورسوار جلو دانشگاه‌ها و ضرب و شتم دانشجویان، با توقیف نشریات دانشجوئی و تحت فشار قرار گرفتن سردبیران آنها توسط مقامات دانشگاه و وزارت اطلاعات، تصفیه‌ی استادان دگراندیش، اخراج فعالان دانشجو، اعمال محدودیت برای تشکلهای دانشجوئی و حکم تعلیق فعالیت‌های آنها و... هجوم گسترده‌ای را برای وادار کردن دانشجویان به سکوت، آغاز کرده‌اند.

گوشه‌ی کوچکی از این تهاجم را از زبان خود دانشجویان دانشگاه پیام نور نیشابور بشنویم: "در یک هفته گذشته، دوبار به ما حمله شده‌است... این حادثه نبود، بلکه اگر خوب بیاندیشیم یک فاجعه است... ۲۵ اردیبهشت ۸۵ عده‌ای موتورسوار جلو درب دانشگاه به چند دختر حمله کردند و سربیک دانشجو زخمی شد. هفته قبل هم وسط راه یک عده موتورسوار به دانشجویان حمله کردند، باز هم چیزی نگفتیم. اما صبر تا به کی؟"

عضو کمیته رفاهی آن دانشگاه می‌گوید: "ما چندمتر از ایستگاه فاصله داشتیم که از دور صحنه‌ی درگیری افرادی را باخانمها دیدیم و با سرعت به سمت اتوبوس دویدیم. اراذل و اوباش به سمت ما آمدند و شروع به چاقو کشیدن کردند. چند موتورسوار به آنها پیوستند و عده‌ای دیگر هم از درون "کلبه سبز" به مهاجمان اضافه شدند... چاقو بود که به سمت سروصورت دوستم می‌خورد." (به نقل از پیک ایران)

جنبش کارگران، زنان، معلمان و دانشجویان موج پشت موج، ارکان استبداد ولایت فقیه را به لرزه درآورده‌اند. رژیم جمهوری اسلامی به سلاح پوسیده و رسوای رژیم سلطنتی متوسل شده است، که هر اعتراض توده‌ای را با وابسته قلمداد کردن به خارج سرکوب می‌کرد و سرانجام بر اثر پافشاری توده‌های میلیونی معترض روی مبارزه و اعتراض به وضعیت موجود، قادر به مقاومت نشده

و سرنگون گردید. رژیم سلطنتی "بادکاشت و توفان درو کرد" و اینک نوبت رژیم جمهوری اسلامی رسیده‌است تا سرنوشت آن رژیم منحوس را تجربه کند. آنچه که تاریخ

بهکرات نشان داده‌است، از یک دست صدای چندانی بر نمی‌خیزد و با صبر کردن هم رژیم‌های مرتجع طبقاتی به رحم و شفقت نخواهند آمد. "هرپدیده‌ی ارتجاعی را تا نرنزی، از پا نمی‌افتد". باید صبر را کنار گذاشت و مجدانه در جهت هم‌آهنگ کردن سیل خروشان اعتراضات توده‌ای در مسیر واحد برانداختن رژیم سرکوبگر و برقراری حاکمیت اکثریت کارگر و زحمت کش جامعه، حرکت کرد. در این حرکت مستقل انقلابی هم نباید خیال واهی نسبت به یاری رساندن از خارج و توسط امپریالیسم و نوکران آن دل بست. آنها در صدد تامین منافع خود هستند. مردم ایران از حکومت‌های دست نشانده نظیر حکومت عراق بیزارند!

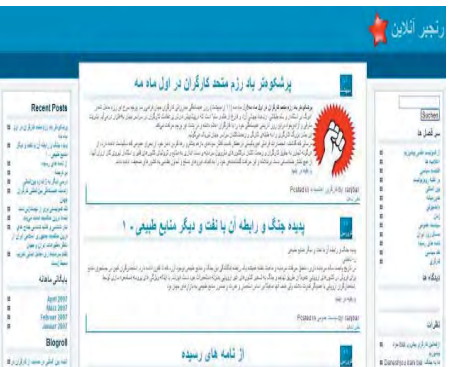
پس بیایید یکدل و یک جان سرود انترناسیونال را سر داده و دوش به دوش هم به پیش برویم که می‌گوید: بر ما نبخشد فتح و شادی - خدا نه شاه نه قهرمان، بادست خودگیریم آزادی - درپیکارهای بی‌امان!

رژیم جمهوری اسلامی به آخر خط خود رسیده‌است. از این امام زاده هیچ معجزه‌ای جز ارتجاع، فساد، دزدی، رشوه‌خواری و سرکوب بی‌رحمانه، دیده‌نشده و نخواهد شد. پس برای مبارزه متحد کلیه‌ی استثمارشونده‌گان و ستم‌دیده‌گان لحظه‌ای صبر نکنیم و به پیش بتازیم که حرکت تاریخ پیوسته "از قلمرو ضرورتها به قلمرو آزادی" بوده است.

حزب رنجبران ایران از مبارزات به حق و عادلانه‌ی دانشجویان دانشگاه‌های ایران قاطعانه پشتیبانی کرده و بر مبارزات جانانه‌ی آنان درود می‌فرستد.

زنده‌باد آزادی، زنده‌باد سوسیالیسم! پیروزباز مبارزات عادلانه‌ی دانشجویان ایران!

برای براندازی نظام طبقاتی حاکم متحدشویم!
۲ اردیبهشت ۱۳۸۶ - حزب رنجبران ایران



پدیده جنگ و رابطه آن با نفت و دیگر منابع طبیعی (بخش دوم)

محاصره چین از سوی دیگر است. در شماره ۲۴ "رنجبر" مروری کوتاه به پیشینه جنگ بر سر منابع طبیعی، در تاریخ نظام جهانی سرمایه، داشتیم. از این شماره به بعد به ترتیب، تلاش آمریکا در جهت کسب هژمونی در خاورمیانه نقش پدیده اسرائیل در پروژه آمریکا و سپس چند و چون مبارزات و مقاومت مردم در اکناف جهان بر علیه قدر قدرتی و سیاست های "پیشگیرانه" و "تک جانبه ای" آمریکا مورد بررسی قرار خواهند گرفت. تلاش آمریکا در جهت کسب هژمونی نفتی

در عراق است. بعضی از نویسندگان و صاحب نظران شاخص مثل گور ویدال و چلمرز جانسون، علت را اساساً در جوهر امپریالیسم و خواست هئیت حاکمه آمریکا در جهت تسلط بر جهان و ایجاد امپراطوری جهانی سرمایه می بیند. تعداد دیگری از صاحب نظران مثل نوام چامسکی و بخشی از نویسندگان مارکسیست مجله "مانتلی ریویو" بر آن هستند که آمریکا و نوکانهای حاکم قصدشان از حمله به عراق، کسب هژمونی نفتی در خاورمیانه برای دیکته کردن سیاست جهانی کاخ سفید به متحدین خود، جلوگیری از نفوذ روسیه و "مهار" و

درآمد بعد از حمله نظامی آمریکا به عراق در آغاز بهار ۲۰۰۳، نظرات متنوع و گوناگونی درباره علت این حمله و جنگ از طرف محققین و نویسندگان مطرح گشته و مورد بحث و مناظره قرار گرفتند که هر از آنها قابل تامل و شایسته ای بررسی و تفحص بیشتری هستند. بعضی از این محققین مثل ریچارد پرل و ویلیام کریستول که از نوکانها معروف هستند، ادعا می کنند که حمله آمریکا و اشغال عراق به خاطر وجود "تسلیحات کشتار جمعی"، "مبارزه علیه تروریسم" و "استقرار" "دموکراسی" بعد از تغییر رژیم

۵۹ مین سالگرد قتل عام دیر یاسین و ۵ مین سالگرد تجاوز به عراق

بودند، محاکمه شدند. اما از زمان هولوکاست دیریاسین تا به امروز، هیچ مقامی جهانی به جز افکار عمومی، جنایتکاران صهیونیست را محاکمه نکرده و محکوم نساخته است. برای نشان دادن درجهی بالای عملکرد صهیونیستهای اسرائیل، کافی است به نوشته های خود روزنامه های اسرائیل مراجعه کنیم که در شرایطی که مردم جهان امید داشتند که دولت اسرائیل برای تحقق صلحی پایدار با دولت فلسطین به مذاکره بنشیند، با ایراداتی مغرضانه، از گام پیش گذاشتن امتناع ورزید. هآرتص نوشت: "

صهیونیستها از این هولوکاست فلسطینی درس عبرت نگرفتند، کما این که از هولوکاست خود یهودیان نیز نیاموخته بودند که نفرت داشتن نسبت به ملتی نتیجه ای جز قدم گذاشتن در راه نازیستها و فاشیستها نمی تواند دربرداشته باشد. هم اکنون صهیونیستها سرسختانه تلاش می کنند تا بخش شرقی بیت المقدس را از وجود فلسطینیان پاکسازی کنند. دره ای حاصلخیز اردن از سکنه خالی شده است تا ضمیمه ای خاک اسرائیل بشود. نازیها در دادگاه نورنبرگ به جرم جنایاتی که انجام داده

۹ آوریل ۱۹۴۸، ۵۹ مین سالگردکشتار ۷۵۰ نفر ساکنین دهکده دیریاسین است که توسط تروریستهای یهودی به رهبری مناخیم بگین از رهبران برجسته صهیونیستها، در محلی خارج از منطقه ای که توسط سازمان ملل برای ایجاد دولت اسرائیل در نظر گرفته شده بود، مظلومانه به خاک و خون کشیده شدند و این مقدمه ای بود برای نابودکردن ۵۰۰ شهر و ده فلسطینی، کشتن هزاران نفر غیر نظامی و واداشتن ۸۰۰ هزار نفر ساکنین این شهرها و روستاها به فرار که در تاریخ ملت فلسطین به نام "نکبه" از آن یاد می شود.

از نامه های رسیده ی خوانندگان رنجبر و پاسخ ما

وجود دارد. متأسفانه تظاهراتی هم که در این روز قرار بود در اعتراض به اقدامات ضد کارگری جمهوری اسلامی برگزار شود با استقبال فعالین کارگری دیگر کشورها همراه نشد و حتی نتوانست در حد سمبولیک مؤثر واقع شود. باید با دیدی واقع بینانه به مسائل برخورد نمود و بیانیه و امضاء فلان نهاد ضد کارگری و فرصت طلب را به عنوان

های جهانی « به عنوان روز همبستگی با کارگران ایران اعلام شده بود. هر دو نهاد نامبرده در اصل سازمانهای بورژوازی و ضدانقلابی هستند که در دوران جنگ سرد و بعد از آن در حرکت های ضد کمونیستی و ضد کارگری جهان نقش داشته اند. مسلماً بین این قبیل « اعلام همبستگی » با همبستگی واقعی کارگران ایران و جهان تفاوت عظیمی

با درورد رفیقانه در رنجبر شماره ۲۳، اسفندماه ۱۳۸۵ در مقاله ای "از فعالین پیشرو کارگری بیاموزیم" از « سالگرد همبستگی کارگران جهان با کارگران ایران » نام برده شده است. لازم به توضیح است که این روز (۱۵ فوریه ۲۰۰۶) به ابتکار « کنفدراسیون بین المللی اتحادیه های کارگری آزاد » و « فدراسیون اتحادیه

با نشانیهای زیر با ما تماس بگیرید و نشریات حزب را بخواهید :

آدرسهای پستی حزب رنجبران ایران:

آدرس پست الکترونیکی نشریه رنجبر :

Ranjbar
Box 1047
162 12 Vällingby
SWEDEN

Ranjbar
P.O.Box 5910
Washington DC
20016
U.S.A

ranjbar@ranjbaran.org
آدرس پست الکترونیکی حزب رنجبران ایران :
ranjbaran@ranjbaran.org
آدرس غُرفه حزب در اینترنت:
www.ranjbaran.org